

پرنده بی پرنده

یغما گلرویی

شماره ۱۳۸

عنوان: پرنده بی پرنده

موضوع: شعر نو

شاعر: یغما گلرویی

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

توضیحات

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

اطلاعات تماس

سایت اینترنتی: www.ketabnak.com

بابا انار نداره

کاش یکی بود ، یکی نبود اولِ قصه‌ها نبود
اون که تو قصه مونده بود ، از اون یکی جدا نبود
ماه پیشونی رها بود از طلسمِ دیوای سیاه
پلنگِ عاشق می‌پرید تا لبِ شیروونیِ ماه
سیاوشِ شاهنامه رُ کاش کسی گردن نمی‌زد
کاش کسی توی قصه‌ها از عاشقی تن نمی‌زد
کاش داش آکل با زخمِ تیغ تو بسترش جون نمی‌داد
قصه‌نویس قصه‌مون با گریه پایون نمی‌داد

تقویم باغچه‌ی ما برگِ بهار نداره

جاده‌ی قصه‌هامون عطری سوار نداره

شهرِ بزرگِ قصه ، پنجره‌هاش بسته

حتا تو دفتر مشق ، بابا انار نداره

Ketabnak.com

کاش توی قصه‌های شب برقِ ستاره کم نبود
تو قصه‌ی جنِ پری دلهره دم به دم نبود
مادربزرگِ قصه‌هاش بالای طاقچه جا می‌داشت
یه عاشقِ تازه نفس تو شهرِ قصه پا می‌داشت
قصه‌های قدیمی رُ یه جورِ تازه می‌نوشت
آدمِ حوا رُ می‌برد دوباره می‌داشت تو بهشت
اما تا اون بیاد باید با بی‌کسی سر بکنیم
ترانه‌های کهنه رُ دوباره از بر بکنیم

تقویم باغچه‌ی ما برگِ بهار نداره

جاده‌ی قصه‌هامون عطری سوار نداره

شهرِ بزرگِ قصه ، پنجره‌هاش بسته

حتا تو دفتر مشق ، بابا انار نداره

سایه‌ی ستاره

شبا تو تمام شهر دوتا دریاچه روشنه
یکی چلچراغِ توست ، اون یکی فانوسِ منه
ما مَثِ دوتا ستاره می‌درخشیم توی شب
نبضِ سرخِ نفسم تنها واسه تو می‌زنه

ما دوتا پولکِ نوریم رو یه ترمه‌ی سیاه
یه گُذر با دو تا فانوس ، یه شبیم با دوتا ماه
نکنه یه شب ستاره‌ی تو روشن نباشه
نکنه یه وقت منُ جا بذاری تو نیمه راه

نکنه پنجره‌تُ یکی ببنده ! نازنین !
نکنه چشمکتُ بدزدن از شبِ زمین !
بی تو من جایی ندارم تو تمومِ آسمون !
بی تو من سایه‌ی یک ستاره‌ام ! فقط همین !

بین این دو تا دریاچه یه پُل از ترانه‌هاست
جاده‌ی روشنِ بیداریِ عاشقانه‌هاست
بینِ آوازِ منُ دلِ دلِ تو فاصله نیست
طپشِ ترانه‌ها رها از این بهانه‌هاست

این دو تا ستاره سرچشمه‌ی آوازِ من
مَثِ دونه‌های الماس توی شب برق می‌زنن
چلچراغِ عشقِ ما هیچ شبی خاموش نمی‌شه
حتا ما اگه نباشیم این چراغا روشنن

نکنه پنجره‌تُ یکی ببنده ! نازنین !
نکنه چشمکتُ بدزدن از شبِ زمین !
بی تو من جایی ندارم تو تمومِ آسمون !
بی تو من سایه‌ی یک ستاره‌ام ! فقط همین !

قصه‌ی کهنه دروغ بود

قصه‌ی کهنه دروغ بود ، منُ ما بچه‌گی کردیم
که به جای قصه خوندن قصه رُ زندگی کردیم
درِ آرزو رُ بستیم ، دلمون به قصه خوش بود
رُستم کتابِ کهنه ته قصه بچه‌کش بود
حالا تو قحطیِ رؤیا اجاقِ ترانه سرده
کسی رو بخارِ شیشه دل نُ نقاشی نکرده
سَرُ ته زدن به دیوار ، برگِ آگهیِ ترحیم
یه نفر نوشته جمعه رو همه روزای تقویم

قصه‌گو کتابو واکن ! اسمِ آخرُ صدا کن !
سایه‌ی بلندِ خوابُ از ترانه‌ها جدا کن !
از سرِ سطرِ ستاره ، بنویس تا راهِ چاره !
بنویس که دل برای حرفِ تازه بی‌قراره !
آسمونِ قصه‌مونُ بنویس با رنگِ آبی !
عشقُ با رنگِ ترانه ! شبُ با رنگِ خرابی !
فصلِ آخرِ کتابُ پُر کن از عطرِ علاقه !
تا دیگه برای ریشه ، تیشه دس نگیره ساقه !

ما روی سایه‌هامون خطُ نشون کشیدیم
با صدا تا کفشِ سُرپی تا تهِ شبِ دویدیم
از قُرُقِ سکوتِ ثانیه‌ها گذشتیم
آخرِ قصه اما ، به ابتدا رسیدیم

چرخُ فلک می‌خواستیم ، فلکِ نصیبمون شد
ساده‌ی ساده بودیم ، کلکِ نصیبمون شد
دنبالِ یه حقیقت تو آینه‌ها می‌گشتیم
اما تو قابِ گریه ، تَرکِ نصیبمون شد

یه دفه بیا به خوابم

دوری اما همکناری ، آخر این انتظاری
توی زمهریرِ دستام ، نفسِ گرمِ بهاری
یه پرنده ، یه امیدی ، مَثِ دفترِ سفیدی
خطِ خورشیدِ چشات ، روی مشقِ شب کشیدی
یه نشونه ، یه چراغی ، درِ نقره کوبِ باغی
برای ساحلِ خلوت ، مَثِ تابستونِ داغی
مثلِ دریا پُرِ رازی ، از ترانه بی نیازی
تیلهی آخرِ عشقی ، برای نجاتِ بازی

تو مَثِ ماهِ قشنگی تو شبِ شعرای نابم
من یه لبخندِ قدیمی رو لبِ عکسِ تو قابم
تو مَثِ سیبِ گلابی ، مَثِ بیداری تو خوابی
عُمَرِ چشمامُ بستم ، یه دفه بیا به خوابم

با ستاره همنگاهی ، چهره‌ی زلالِ ماهی
مثل یه حدسِ دُرستی سرِ تردیدِ دوراهی
یه جسارتِ نجیبی ، گره مُشتِ تو جیبی
جرأتِ دستای آدم ، برای چیدنِ سیبی
یه دریچه روی دیوار ، یه دلیلی واسه تکرار
هم مَثِ سلامِ اول ، هم مَثِ خدانگهدار
یه پُلی واسه رفاقت ، زنگِ بیداریِ ساعت
هر جا باشی مَثِ سایه ، با توأم تا بی نهایت...

تو مَثِ ماهِ قشنگی تو شبِ شعرای نابم
من یه لبخندِ قدیمی رو لبِ عکسِ تو قابم
تو مَثِ سیبِ گلابی ، مَثِ بیداری تو خوابی
عُمَرِ چشمامُ بستم ، یه دفه بیا به خوابم

باغ وحش

تو گلوش شکسته فریاد ، خیلی وقته رفته از یاد
شیر باوقارِ جنگل ، پشتِ میله‌های فولاد
روی یالای بلندش ، سایه‌ی مگس نشسته
نا نداره که بغره شیرِ پُر غرورِ خسته
خسته از دوری چشمه ، خسته از این قفسِ تنگ
غربتِ جنگلُ ریخته تو دوتا چشمِ عسلُ رنگ
نمی‌دونه چرا اینجا همه میله‌ها بلندن
آدمای پُر هیاهو به سکوتِ اون می‌خندن

شیرِ پیرِ باغ وحشِ شهر ما ،
یه ماهه هیچی نخورده آدما !

نعره کن ! شیرِ قشنگم ! چرا بی صدا نشستی ؟
نعره سر کن تا بدونن که هنوز تو زنده هستی !
نکنه غرورِ جنگل تو دلت نمونده باشه !
نکنه سکوتِ اینجا صداتُ سوزونده باشه !
یادِ این آدما بنداز که تو اون شیرِ بزرگی !
حریفِ صد تا پلنگی ، حریفِ یه گله گرگی !
نعره کن ! شیرِ قشنگم ! چرا بی صدا نشستی ؟
حالا که موقع خواب نیست ، واسه چی چشماتُ بستی ؟

شیرِ پیرِ باغ وحشِ شهر ما ،
دیگه دِق کرده و مُرده آدما !

یه ترانه هَس تو قلبم

یه ترانه هَس تو قلبم که هنوز نخونده مونده
فکرِ خوندنِ یه حرفش همه عمرم سوزونده
تا حالا هر چی که داشتم ، سرِ خوندنش گذاشتم
صد دفه شکستم اما رو ترانه پا نداشتم
اگه اون ترانه باشه ، هیچ دلی تیره نمی شه
دیگه هیچ نگاهِ خیسی به افق خیره نمی شه
وقتی اون شعرِ بخونم پرده‌ها رُ می سوزونم
دستا رُ به سیبِ سرخِ باغِ قصه می رسونم

ای نفس ! تا ته جاده‌ی صدا حوصله کن !
اون ترانه رُ تا فردا با خودت زمزمه کن !

ای ترانه‌ی مقدس ! مقصدِ پاکِ سفر باش !
از تو قلبِ بی قرارم پر بگیر ! معجزه گر باش !
ببین آغوشِ امیدم رو به تصویرِ تو بازه
گوش بده ! حتا خیالت واسه من ترانه سازه
بیا تا قالی کهنه دوباره به گل بشینه
بیا تا چشمای خیسیم این شکفتن ببینه
بیا تا صدا سکوتِ کهنه رُ نکرده باور
بیا تا این دل خسته نزده به سیم آخر

ای نفس ! تا ته جاده‌ی صدا حوصله کن !
اون ترانه رُ تا فردا با خودت زمزمه کن !

نقطه چین وحشت

جون بگير ای من مُرده ! بگو کی حقتُ خورده ؟
بگو کی واژه‌ی عشقُ از دلِ حافظه بُرده ؟
چه کسی سایه‌ی سنگی کشیده رو تنِ مهتاب ؟
من چشامُ جا گذاشتم توی رخوتِ کدوم خواب ؟
منُ بسپار به ترانه ، به یه آواز ، به یه فریاد
کاری کن قاصدکامون گم نشن تو کوچه‌ی باد
نذار از صدا بیفتم تو سکوتِ بی‌مروت
همیشه یه دنیا حرفِ پُشتِ نقطه‌چینِ وحشت

خسته نشو ! سایه نشین ! تا ته شب حوصله کن !
بغض همین حقیقتُ واژه به واژه گریه کن !

من رو قله‌های آواز سکوتُ چله نشستم
لحظه‌ی شرم حقیقت جای آینه‌ها شکستم
توی زمهریرِ قصه از تبِ یه واژه سوختم
یه دهن‌بندِ طلائی برای ترانه دوختم
آخه رسمِ نفسم نیست اولِ حنجره مُردن
سرِ پیچِ هر ترانه ، تن به لال‌بازی سپردن
کارِ همسایه‌ها اینه ، پا به پای با زمانه
پُشتِ پا زدن به رویا ، یا خیانت به ترانه

خسته نشو ! سایه نشین ! تا ته شب حوصله کن !
بغض همین حقیقتُ واژه به واژه گریه کن !

نقاب

هی بازیگر! گریه نکن! ما همه مون مثلِ همیم!
صبحا که از خواب پا می‌شیم نقاب به صورت می‌زنیم!
یکی معلم می‌شه و یکی می‌شه خونه‌به‌دوش!
یکی ترانه ساز می‌شه، یکی می‌شه غزل فروش!
یکی رئیسِ کارخونه، یکی یه قاتل شرور!
یکی وکیل، یکی وزیر، یکی گدا، یکی سپور!
کهنه نقابِ زنده‌گی تا شب رو صورتای ماس!
گریه‌های پُشتِ نقاب مثلِ همیشه بی‌صداس!

هر کسی هستی یه دفه قَد بکش از پُشتِ نقاب!
از رو نوشته حرف نزن، رهاشو از پیلای خواب!
نقشه‌ی یه دریچه رُ رو میله‌ی قفس بکش!
برای یک‌بار که شده جای خودت نفس بکش!

کاشکی می‌شد تو زنده‌گی ما خودمون باشیُم بس!
تنها برای یک نگاه، حتا برای یک نفس!
تا کی به جای خودِ ما نقابِ ما حرف بزنه؟
تا کی سکوتُ رَج زدن، نقشِ نمایشِ منه؟
آی نمایشنامه‌نویس! نقشِ منُ به من بده!
نقشِ جدالِ آخرِ تن به تنُ به من بده!
می‌خوام همین ترانه رُ رو صحنه فریاد بزئم!
نقابیمُ پاره کنم، جای خودم داد بزئم!

هر کسی هستی یه دفه قَد بکش از پُشتِ نقاب
از رو نوشته حرف نزن، رهاشو از پیلای خواب
نقشه‌ی یه دریچه رُ رو میله‌ی قفس بکش
برای یک بار که شده جای خودت نفس بکش

شهرِ خواب

تشنه‌ها تو هُرمِ صحرای عطشِ خوابِ چشمه‌ی زلالِ می‌بینن
اونا که سیبای سُرخِ می‌خورن ، خوابِ میوه‌های کالِ می‌بینن
آنتنِ زنگِ زده روی پُشتِ بوم ، خوابِ پایِ یه کبوترِ می‌بینه
هر کی بیشتر توی قصه می‌شکنه ، همیشه خوابای بهترِ می‌بینه
اما من خوابِ تو رُ دیدمُ بَس ، خوابِ تو ای تو هوای هر نفس !
مثل اون عقابِ پیری که هنوز ، خوابِ پروازِ می‌بینه تو قفس !
خوابِ تو یه خوابِ نابِ تازه بود ، رؤیای پاکِ زلالِ مخملی
خوابِ هفت‌سالگیِ ستاره‌ها ، فصلِ سرسبزِ کلاسِ اولی

آخ ! چه ساده همترانه می‌شدیم تو کلاسِ بی هراسِ لحظه‌ها
آرزوها چه هم‌اندازه بودن ، دنیا جا می‌شد میونِ مُشتِ ما
صدای خنده‌هامون قَد می‌کشید ، وقتِ گرگم‌به‌هوا تو کوچه‌ها
دستامون دوباره عادل می‌شُدن وقتِ قسمت شدنِ کلوجه‌ها

کاش می‌شد همیشه بچگی کنیم کاش میشد دوباره همصدا بشیم
خورشید از چهار طرف بتابه و ماها از سایه‌هامون جدا بشیم
می‌دونم نمی‌شه اما چاره نیست ، وعده‌گاهمون بازم خوابِ منه
توی آسمونِ تنهاییِ من ، همیشه خورشیدِ رؤیا روشنه

دوس دارم تو شهرِ خوابم بمونم، آخه ساده‌تر می‌شه ستاره چید !
می‌شه آوازِ زلالِ بودنُ از سکوتِ تُردِ لحظه‌ها شنید !
اما باز صدای زنگِ زنده‌گی خوابُ از چشمای خسته‌م می‌گیره !
فصلِ ناتمامِ کودکیِ من ، تو دلم مثل یه فانوس می‌میره !

با من باش!

امشب انگار خون تازه‌یی تو رگ‌های منه
یکی از عمقِ سکوتِ داره فریاد می‌زنه
من از جاده نترسون نگو که فاصله‌مون
صدتا کفش سُرِبی صدتا عصای آهنه

تو سَرَم افتاده امشب هوسِ قدم زدن
رَد شدن از دلِ آتیش تو یه چش به هم زدن
پا به پای سیمِ گیتارِ خوندن از گذشته‌ها
توی هوای روشنِ پاکِ ترانه دم زدن

نازنین! فقط توی همین نفس با من باش!
بگو هستی که برُمبه این قفس، با من باش!
گوش بده نبضِ ترانه تنها با تو می‌زنه
بی‌بی ترانه‌هام تویی بس، با من باش!

بیا امشب از حصارِ هر بهانه رَد بشیم
لهجهِ نابِ زلالِ این شبِ بَلَد بشیم
ما دوتا رودخونه‌ییم تو دریا می‌رسیم به هم،
نکنه طعمه‌ی دیوارای سردِ سَد بشیم

ولی انگار که دارم من با خودم حرف می‌زنم
جُز صدای نفسم هیچ صدایی نمی‌شنوم
نگا کن! فقط یه سایه پا به پای من میاد
سایه فریاد می‌زنه: تنها رفیقِ تو منم!

نازنین! فقط توی همین نفس با من باش!
بگو هستی که برُمبه این قفس، با من باش!
گوش بده نبضِ ترانه تنها با تو می‌زنه
بی‌بی ترانه‌هام تویی بس، با من باش!

پرنده بی پرنده

اونور این شبِ کلک ، منُ ترانه تک به تک
خونه می ساختیم روی باد ، دریا می ریختیم تو آلك
مسافرای کاغذی ، زد شده بودن از غبار
تو قصه باقی مونده بود ، شیهه‌ی اسب بی سوار
گفته بودن صدا تا کلید برای ما جا می‌ذارن
مزرعه‌های گندمُ برای فردا می‌ذارن
فردا رسیدُ خوشه‌یی تو دستِ ما باقی نموند
سقفِ ستاره‌ها شکست ، رو سرمون طاقی نموند
با کلیدای زنگ زده ، قفلای بسته وا نشد
سکه‌ی دل‌سپردگی ، تو جوِبِ ما پیدا نشد

تو سفره‌مون همیشه سینِ ستاره کم بود
همیشه تا رسیدن فاصله یک قدم بود

کسی به ما نشون نداد که انتهای خط کجاست ؟
آهای درختای انار ! دیکته‌ی بی‌غلط کجاست ؟
چرا تو آسمونمون پرنده گوشه‌گیر شده ؟
چرا نمی‌رسیم به هم ؟ چرا همیشه دیر شده ؟
تو دفترِ سکسکه‌مون چن تا ترانه خالیه ؟
چن تا ترانه قصه‌ی ممتدِ بی‌خیاله ؟
چن تا صدای بی‌صدا سکوتُ فریاد می‌زنه ؟
زغالِ شامِ آخرُ دستای کی باد می‌زنه ؟
تو غیبتِ حنجره‌ها ترانه‌سازیمون چیه ؟
یکی به من جواب بده ، آخرِ بازیمون چیه ؟

تو بازیِ کلاغِ پر ، هیشکی نشد برنده ،
قصه‌ی ما همین بود: پرنده بی پرنده !

چهارراه

بی بی چراغِ قرمز! دخترِ بچه به پشت!
دودِ اسفندِ تو رُ ترسِ کدوم ستاره کشت؟
فالای حافظت بادِ کدوم بهونه بُرد؟
سیبِ سرختِ کدوم سایه‌ی سر بُریده خورد؟
گلِ یخِ شاخه‌یی چنده؟ گلِ بی‌برگِ بهار!
چشمای خیستِ بستی به کدوم جاده‌ی تار؟
برو اسفندت دود کن سرِ چارراهِ شلوغ!
تا شاید وabشن این چشمای کورِ بی‌فروغ!
چشمِ آدمایی که حتا یه خوابم ندیدن
فکر بچه‌هایی نیستن که تو کارتن خوابیدن
اونا که از اول هستی به ماتم می‌شینن
وقتِ بارون زیرِ پُلِ خوابِ یه کرسی می‌بینن

اسفندِ دونه دونه ، گریه نکن شبونه
شهرِ قشنگِ رؤیا ، مقصدِ قصه‌مونه

آخرش یکی میاد گل‌هات یکجا می‌خره
تو رُ ترکِ اسبِ نور به شهرِ رؤیا می‌بره
اون جا که آدماش نمی‌شه با سکه خرید
می‌شه با بالِ صدا تا اوجِ قله‌ها پرید
اون جا هیچکس نمی‌خوابه زیرِ سقفِ سردِ پُل
درِ جعبه‌های جادو وا می‌شه به نامِ گل
اون جا فالِ عاشقا یه فالِ سبزِ روشنه
هر یه قرصِ نونِ جو سهمِ هزار تا دهنه
برو اسفندت دود کن سرِ چارراهِ شلوغ
تا شاید وabشن این چشمای کورِ بی‌فروغ

اسفندِ دونه دونه ، گریه نکن شبونه
شهرِ قشنگِ رؤیا ، مقصدِ قصه‌مونه

راهی نمونده ، نازنین ! باید به دریا بزنیم !
باید از این خوابِ بلند ، یه پُل به رؤیا بزنیم !
راهی نمونده نازنین ! راهِ ستاره سد شده !
تو امتحانِ سادگی ، قلبِ منُ تو رد شده !
راهی نمونده باید از بغضِ ترانه بگذریم !
غصه نخور ! ما دوتا از سایه‌ها آفتابی‌تریم !
راهی نمونده ، رفتنت آخرِ قصه‌ی منه !
اما چراغِ یادِ تو ، تو شبِ قصه روشنه !

خاتونِ خط خورده‌ی من ! نبضِ غزل رُ زنده کن !
دوباره تو بازیِ دل ، بغضِ منُ برنده کن !
خاتونِ خط خورده‌ی من ! اوجِ صدای من کجاست ؟
حروفِ پاک اسمِ تو ، کجای این ترانه‌هاست ؟
با هم کلیدِ نقره رُ تو کوچه پیدا می‌کنیم !
واژه‌ی زنده‌گی رُ با ترانه معنا می‌کنیم !
خاطره‌های خفته رُ دوباره بیدار می‌کنیم !
عشقُ تو هر ترانه‌یی صد دفعه تکرار می‌کنیم !

هنوزم نبضِ غزلِ نبضِ قدمهای منه !
هنوزم قلبِ ترانه توی سینه‌م می‌زنه !
نازنین ! خسته نشو ! تو آینه می‌رسیم به هم ،
طپشِ ترانه‌ها فاصله‌ها رُ می‌شکنه !

چی بخونم؟

چی بخونم وقتی چشمام از حضورِ گریه خیسه ؟
وقتی هیچکس نمی‌تونه غصه‌هام بنویسه !
چی بخونم وقتی قلبت من از تو قصه رونده ؟
وقتی که به جز یه سایه کسی پیش من نمونده !
چی بخونم وقتی فریاد با سکوت فرقی نداره ؟
وقتی هیچکس نمی‌تونه تو رُ پیش من بیاره !

شبِ بی نفسی ، شبِ بلندِ تنهایی !
تو که همنفسی ، بگو کجای دنیایی ؟
شبِ گریه‌ی من ، شبِ سیاهِ بیداری !
غمِ رفتنِ تو ، شده یه دشنه‌ی کاری !

چی بگم وقتی ترانه بی‌تو جلوه‌ی نداره ؟
وقتی آواز من تنها توی کوچه جا میذاره !
وقتی توی آسمونم چشمکِ ستاره‌ای نیست !
وقتی که برای بغضم جُز شکستن چاره‌ای نیست !
چی بخونم وقتی هیچکس من از خودم ندزدید !
وقتی غربتِ صدام کسی غیرِ تو نفهمید !

شبِ بی نفسی ، شبِ بلندِ تنهایی !
تو که همنفسی ، بگو کجای دنیایی ؟
شبِ گریه‌ی من ، شبِ سیاهِ بیداری !
غمِ رفتنِ تو ، شده یه دشنه‌ی کاری !

پِلِ عابِرِ پیاده

روی جدول شکسته ، یه پسر بچه نشسته
گلای سُرْخُ گرفته توی انگشتای خسته
تو چشاش ستاره مُرده ، سه روزه هیچی نخورده
سر رسیدنِ بهارُ کسی یادش نیاورده
«- آقایون ! خانوما ! گُل !
سهَمِ منم از آدما ! گُل !»
آدما تو فکرِ عیدن ، فکرِ یه ماهی سفیدن
اونا از تو ماشیناشون ، هیچ صدایی نشنیدن
دیگه شب از راه رسیده ، غنچه‌ی غروبُ چیده
از پسر بچه‌ی خسته هیچکسی گُلِ نخورده
پِلِ عابِرِ پیاده تنها جای امنِ خوابه
رو لبِ اون پسر اما یه سوالِ بی‌جوابه:
«- ای خدا چرا نمی‌شه این گُلا یه لُقمه نون شه ؟
جای خوابِ من تو ابرا ، روی بامِ آسمون شه ؟»
پسرک ! موقع خوابه ، وقت یه رُویای نابه !
فردا که بیدارشی از خواب ، عیدیِ تو یه جوابه !
صُب شده اونورِ شیشه ، پسرک بیدار نمی‌شه
انگاری تمومِ عمرش توی خواب بوده همیشه
گُلا پُژمُرده وُ پَرِیر ، روی پُلِ ریخته کنارش
خیره موندن به خیابون اون چشای بی‌قرارش
هنوزم رو پُلِ خوابیده ، با چشای باز تو بارون
تو مرخصیِ عیده ، پاسبون این خیابون...

می دونم که یک نفر هست زیر این گنبدِ سنگی
که میاد رو آسمونم می کشه یه قوسِ رنگی
اون که از تبارِ دریا ، اون که از نسلِ ستاره‌س
وقتی باشه هر دقیقه یه تولدِ دوباره‌س
اون که آینه‌ی اتاقم از حضورش بی نصیبه
توی آینه من نشستم اما من با من غریبه

فرصتی نمونده‌ای عشق ! این صدا صدای مرگه
آخرین فصلِ جوانه ، فصلِ جون دادنِ برگه
از تو قصه‌ها طلوع کن تاغروب من بمیره
زیر خاکسترِ سردم ، شعله‌ی تو جون بگیره

یکی باید اینجا باشه که من بدزده از من
با من از خودم خودی تر ، بینِ تن باشه و پیرهن
یکی باید این جا باشد که شب کم کنه از روز
روزِ تازه‌یی بیاره جای این روزِ غزلسوز
یکی باید اینجا باشه ، اونی که مثل کسی نیست
وقتِ سردادنِ آواز مثل اون همنفسی نیست

فرصتی نمونده‌ای عشق ! این صدا صدای مرگه
آخرین فصلِ جوانه ، فصلِ جون دادنِ برگه
از تو قصه‌ها طلوع کن تا غروب من بمیره
زیر خاکسترِ سردم ، شعله‌ی تو جون بگیره

نمایش

آدما! بگین بدونم ، چرا عمرِ شبِ بلنده ؟
چرا خورشید در نورِ رویِ باغچه‌مون می‌بنده ؟
سیبِ باغِ قصه کال ، بازیگرِ رو پرده لال
تو سکوتِ این نمایشِ نمره‌ی ترانه چنده ؟

آدما! به جای دیدن ، ما فقط تخمه شکستیم!
چشم‌مون وا گذاشتیم ، در مغز‌مون بستیم!
قهرمانِ قصه ، خسته ، دادکشید با لبِ بسته:
«آدمی مونده تو قصه ؟» ما نگفتیم که «ما هستیم!»

آدما! تو این نمایش ، نقشِ ما فقط نگاهه!
سوزنِ ریزِ حقیقتِ میونِ انبارِ کاهه!
کوره‌راهِ بی‌ستاره ، راه به هیچ جایی نداره،
ما نمی‌رسیم به مقصد ، دیگه این آخرِ راهه!

آدما! شاید یه روزی ، آخرِ یه فیلم تازه،
برسیم بالای تقویم ، اونجا که روزا درازه!
آسمونِ اونجا صافه ، دشنه‌هاش توی غلافه،
اونجا قهرمانِ فیلمم ، مَثِ ما ترانه سازه!

کپ نکنین اگه فُرقِ بایه پشه شکسته شه!
اگه یه وقت میون فیلم ، پرده صحنه بسته شه!
کپ نکنین اگه به عشق ، یه نمره‌ی رَدی بدن!
جایزه‌ی نوبل رُ به پزشک احمدی بدن!

ستاره

دوباره دلم واسه غربتِ چشمت تنگه
دوباره این دلِ دیوونه واسهت دلتنگه
وقتِ از تو خوندنِ ستاره‌ی ترانه‌ها!
اسمِ تو برای من قشنگترین آهنگه

بی تو یک پرنده‌ی اسیرِ بی پروازم
با تو اما می‌رسم به قله‌ی آوازم
اگه تا آخرِ این ترانه با من باشی ،
واسه تو سقفی از آهنگُ صدا می‌سازم

با یه چشمک دوباره من زنده کن ستاره
نذار از نفس بیفتم ، تویی تنها راهِ چاره
آی ستاره ! آی ستاره ! بی تو شب نوری نداره
این ترانه تا همیشه تو رُ یادِ من میاره

تویی که عشقمُ از نگاهِ من می‌خونی
تویی که تو طپشِ ترانه‌هام پنهونی
تویی که هم‌نفسِ همیشه‌ی آوازی
تویی که آخرِ قصه‌ی من می‌دونی

اگه کوچه‌ی صدام یه کوچه‌ی باریکه
اگه خونه‌م بی چراغِ چشمِ تو تاریکه
می‌دونم آخرِ قصه می‌رسی به دادِ من
لحظه‌ی یکی شدن تو آینه‌ها نزدیکه

با یه چشمک دوباره من زنده کن ستاره
نذار از نفس بیفتم ، تویی تنها راهِ چاره
آی ستاره ! آی ستاره ! بی تو شب نوری نداره
این ترانه تا همیشه تو رُ یادِ من میاره

جمعه بازار

پنجره بی چراغه ، رو آنتنا کلاغه
هنوز تو شهرِ قصه ، بازارِ دشنه داغه
بارونِ ریشه ریشه مُش می‌زنه به شیشه
میگه نگاه خورشید مالِ منه همیشه
خورشیدِ گیس بُریده پاشنه‌شو ور کشیده
قیچی تیزِ بارون موی طلاشو چیده
شاپرکی که سوخته ، چشمُ به شعله دوخته
شاعرِ نون نخورده ، ترانه‌شُ فروخته

از سرِ پُل تا توپخونه ، نبضِ غزل هراسونه
تو گردشِ عقربه‌ها ، لحظه کشی فراوونه

ترانه‌ها دروغن ، شعله‌ها بی فروغن
هنوز تو جمعه بازار قصابیا شلوغن
گریه نکن ! ستاره ! قد می‌کشم دوباره
پُشتِ سرِ ترانه گریه شگون نداره
ترانه ! دس نگه دار ! گوش داره موشِ دیوار
چراغِ این تقاطع همیشه سُرخه انگار
خورشیدِ مو طلایی ! کجایی ؟ آی ! کجایی ؟
بزن به سیمِ آواز ! تویی که خوش صدایی !

از سرِ پُل تا توپخونه ، نبضِ غزل هراسونه
تو گردشِ عقربه‌ها ، لحظه کشی فراوونه

ترانه‌ی سکوت

خالی‌ام! خالی از آواز، خالی از جرأتِ پرواز
ای غزل‌ترین ترانه! من از آزلِ بی‌باغز
من پُر کن از ستاره، از یه فریادِ دوباره
از یه آهنگِ قدیمی که خریداری نداره
من پُر کن از پرستو، از شبِ نگاهِ آهو
از تو خاکسترِ دریا، زنده شو! ترانه بانو!
با تو بادبادکِ رؤیا توی پنجه‌های باده
بی تو حتا یه چراغم از سرِ کوچه زیاده

ترانه‌ی سکوت‌تم تنها تو می‌شنوی عزیز!
عطرِ زلالِ تنت رو تن لحظه‌هام بریز!

بگو از شب تا خروسخون فاصله چن تا ستاره‌س؟
بگو کی لحظه‌ی نابِ اون تولدِ دوباره‌س؟
بگو تا سفره‌ی هف سین چن تا یخبندونِ سرده؟
بگو چشمای ترانه چن تا بغضِ گریه کرده؟
بگو با منی که نبضِ روزگار دَس بگیرم
بگو تا از این زمونه خنده‌هام پَس بگیرم
بگو هستی که بمونم، پشتِ زندگی نمیرم
تو که تو قصه نباشی از تموم قصه سیرم

ترانه‌ی سکوت‌تم تنها تو می‌شنوی عزیز!
عطرِ زلالِ تنت رو تن لحظه‌هام بریز!

کبابِ چربِ پایتخت

کبک بودیم و کلاغ شدیم ، خورشید بودیم چراغ شدیم
جنگل بی حصار بودیم ، حالا یه دونه باغ شدیم
چشم‌مون بسته بودیم یه سفره‌ی بزرگ شهر
دست که به سفره رفت ولی با یه ملاقه داغ شدیم

گندمای مزرعه‌مون خوشه‌های طلایی داشت
دستای ما تو دل خاک نهالِ سادگی می‌کاشت
آب زلالِ چشمه‌مون شیرِ ستاره بود ولی
قصه‌ی چاهِ آبِ شهر فکرا رُ راحت نمی‌داشت

مش رمزون! دیدی تو شهر رو گرده‌ی ما زین زدن؟
دیدی که پهلوونا رُ با یه کلک زمین زدن؟
غولِ سیاهِ وسوسه‌ غیرتِ ما رُ خورده بود.
کبابِ چربِ پایتختِ گوشتِ الاغِ مُرده بود.

چشمه بودیم سراب شدیم ، بره بودیم کباب شدیم
ستاره بودیم توی شب اما یهو شهاب شدیم
تو غربتِ آهنِ دود کوه غرورمون شکست
کوپن‌فروشِ خسته‌ی میدونِ انقلاب شدیم

دیدی چه ساده گم شدن آرزوهایمون توی باد؟
آخ! چی می‌شه که نونِ ده باز توی سفره‌مون بیاد؟
اما نه پای رفتنُ نه روی برگشتنی هست
زندگی‌مون همین شده ، خنده کم‌گریه زیاد

مشِ رمضون! دیدی تو شهر رو گُردهی ما زین زدن؟
دیدی که پهلوونا رُ با یه کلک زمین زدن؟
غولِ سیاهِ وسوسه غیرتِ ما رُ خورده بود
کبابِ چربِ پایتختِ گوشتِ الاغِ مُرده بود

رُمان

تو کتابِ قصه‌ی ما ، این رُمانِ عاشقانه
سهم تو تمام من بود ، سهم من اوجِ ترانه
آخرین فصلِ کتابُ کسی باورش نمی‌شه
خودتم فکر نمی‌کردی که بری واسه همیشه
آخرِ قصه چه بد بود ، یه سفر به خیرِ ساده
من انتظارِ ممتد ، تو و بی‌مرزیِ جاده
وقتِ معراجِ ترانه تو واسه م قوتِ بالی
حالا تو هق هق گریه‌م جای شونه‌ی تو خالی

خاطره‌ها تُو نگه دار ! ای مسافر ! به سلامت !
یکی اینجا چش به راته حتا تا روزِ قیامت.

فکرِ من نباش ! ستاره ! قدمِ آخر بردار !
خودت مثلِ یه آواز توی حنجره‌م نگه دار !
زندگی همینه ، خاتون ! هر رفیقِ یه نردبونه
جای من خاکِ زمینه ، جای تو تو آسمونه
تو نموندی اما اسمت تا ابد قلّه نشینه
تقصیرِ تو نیست عزیزم ! رسمِ روزگار همینه
خطایِ سفیدِ جاده می‌گن از تو دورم اما
وقتی چشمام می‌بندم می‌بینم که با همیم ما

خاطره‌ها تُو نگه دار ! ای مسافر ! بسلامت !
یکی اینجا چش براته حتا تا روزِ قیامت.

برای عبرتِ آینه

پینوشه! گرگِ فراری! توی خورجینت چی داری؟
چَن تا گورِ دسته جمعی؟ چَن تا اعدامِ بهاری؟
پینوشه! گرگِ فراری! چَن تا ناخونُ کشیدی؟
چَن هزار تا بچه کشتی؟ چَن تا جون کندنُ دیدی؟
پای جوخه‌های مرگت، چَن تا چشمِ بسته مُرده؟
خاکِ سرخ چَن تا باغچه، مُهرِ چکمه‌هاتُ خورده؟
بگو چَن تا گُلِ سُرُخ، با چشای بسته چیدی؟
واسه هر مدالِ سُرُبی چَن تا عشقُ سربریدی؟
ویکتور خارا بدونِ دست باز داره گیتار می‌زنه
هنوز تو چله‌ی سکوت، شمعِ ترانه روشنه

می‌دونم گرگِ درونت هنوزم تشنه‌ی خونه
توی یخبندونِ چشمت هنوزم برقِ جنونه
دیگه فرصتی نمونده، لحظه‌ی مُردنِ گرگه
برای فرارِ آخر، چکمه‌هات واسه‌ت بزرگه

پینوشه! گرگِ فراری! دنیا اندازه‌ی سیبه
هر جا باشی واسه مردم یه غریبه‌یی، غریبه
پینوشه! اسمِ تو امروز دیگه هم معنی درده
واسه لرزیدنِ دستات هیچ کسی گریه نکرده
بگو با این همه نفرین چه‌طوری دُووم آوردی؟
می‌دونم تو هر دقیقه صد هزار مرتبه مُردی
پینوشه! گرگِ فراری! آخر قصه همینه
اوجِ فواره‌ی قدرت دوباره خاکِ زمینه
برای عبرتِ آینه، شاهِ پوشالی زیاده
خوشه‌ی غرشِ طوفان، حاصلِ کاشتنِ باده
یادمون باشه همیشه پُلِ کهنه بی‌عبوره
اونورِ سکه‌ی ظلمت عکسِ نازنینِ نوره

بادبادک‌ها

دیشبم مثل همیشه شبِ دلشکستگی بود
همدمِ دلِ شکسته خاطراتِ بچگی بود

یادمه رو پشتِ بوما بادبادک هوا می‌کردیم
اکه ابرا می‌رسیدن خورشیدُ صدا می‌کردیم
نخای بادبادکامون تو هوا گره می‌خوردن
ما رُ از رو پشتِ بوما تا کنارِ هم می‌بردن
دلامون چه مهربون بود ، زیرِ پامون آسمون بود
قلکِ سُغالِ خالی ، گنجِ پاکِ قصه‌مون بود

من هنوزم یادمه ، اما تو یادت نمیاد
روزی که بادبادک‌ها گم می‌شدن تو دستِ باد
من رو بادبادک نوشتم که همیشه با توام
تو نوشتی که دلم همیشه پروازُ می‌خواد

دیدی سرنوشتِ بددل لبامونُ بی‌صدا کرد
دستِ بی‌ترحم باد ، بادبادک‌ها رُ جدا کرد
روزا مثلِ باد گذشتن ، بادبادک‌ها برنگشتن
دنبالِ هم توی ابرا گشتنُ گشتنُ گشتن
اما افسوسُ صد افسوس ، آسمون تموم نمی‌شه
بادبادک‌ها جا می‌مونن اونورِ ابرا همیشه

من هنوزم یادمه ، اما تو یادت نمیاد
روزی که بادبادک‌ها گم می‌شدن تو دستِ باد
من رو بادبادک نوشتم که همیشه با توام
تو نوشتی که دلم همیشه پروازُ می‌خواد

خسته شدم!

خسته شدم بسکه دلم دنبالِ یه بهونه گشت
بسکه ترانه خوندم و برگِ زمونه برنگشت
بازم کلاغِ قصه‌ها رفتُ به خونه‌ش نرسید
یکه سوارِ عاشقُ هیشکی تو آینه‌ها ندید

حادثه‌ی عزیزِ من! تنها تو موندنی شدی
بینِ همه ترانه‌هام تنها تو خوندنی شدی
دستای سردم بگیر! سقفِ ما دیوار نداره
یه روز تو قحطیِ غزل ، دنیا ما رُ کم میاره

من آخرین رهگذرم تو این خیابونِ بلند
دیر اومدم که زود برم ، دل به صدای من نبند
یه روز توی برق چشات خورشیدُ پیدا می‌کنم
آی شبِ تارِ سوتُ کور! به آرزوی من نخند

حادثه‌ی عزیزِ من! تنها تو موندنی شدی
بینِ همه ترانه‌هام تنها تو خوندنی شدی
دستای سردم بگیر! سقفِ ما دیوار نداره
یه روز تو قحطیِ غزل ، دنیا ما رُ کم میاره

سهم ما

تو شهرِ قصه هیچ کسی من رُ برای من نخواست
هیشکی لباسِ فکرش رُنگِ صدای من نخواست
دغدغهی آدمکا دغدغه‌های من نبود
جز تو کسی منتظرِ صدای پای من نبود

گلکم! حرفِ دلم رُ کسی غیرِ تو نفهمید
کسی راهِ شهرِ عشقُ از ستاره‌ها نپرسید
دستِ تو چترِ صدا رُ رو سرِ ترانه وا کرد
بغضِ تو عطرِ غزل رُ رو سکوتِ واژه پاشید

تخته سیاهِ روزگار جا واسه نقاشی نداشت
سهمِ ما از زندگی رُ بیرونِ قصه جا گذاشت
کبوترِ سفیدِ عشق از روی بومِ ما پرید
دستای بی صدای ما به سیبِ جادو نرسید

گلکم! حرفِ دلم رُ کسی غیرِ تو نفهمید
کسی راهِ شهرِ عشقُ از ستاره‌ها نپرسید
دستِ تو چترِ صدا رُ رو سرِ ترانه وا کرد
بغضِ تو عطرِ غزل رُ رو سکوتِ واژه پاشید

فاصله

فاصله یه حرفِ ساده‌س ، بین دیدنُ ندیدن
بگو صرفه با کدومه ، شنیدن یا نشنیدن ؟

ما می‌خواستیم از درختا کاغذُ قلم بسازیم
بنویسیم تا بمونیم پشتِ سایه جون نبازیم
آینه‌ها اونجا نبودن تا ببینیم که چه زشتیم
رو درخت بانوکِ خنجر «زنده باد درخت» نوشتیم
زنگِ خوش صدای تفریح واسه مون زنگِ خطر شد
همه‌ی چوبای جنگل ، دسته‌ی تیغِ تبر شد
کسی معنیِ خطوطِ روی کنده رُ نفهمید
از صدای ارّه برقی شونه‌ی درختا لرزید

فاصله یه حرفِ ساده‌س ، بین دیدنُ ندیدن
بگو صرفه با کدومه ، شنیدن یا نشنیدن ؟

اگه حرفمُ شنیدی جنگلُ نده به پاییز
کاری کن درختِ باغچه تَن نده به خنجرِ تیز
با جوانه‌ها یکی شو ! قد بکش ! نگو که سخته !
جنگلِ تازه به پاکن ! هر یه آدم یه درخته !

فاصله یه حرفِ ساده‌س ، بین دیدنُ ندیدن
بگو صرفه با کدومه ، شنیدن یا نشنیدن ؟

زخم یادگارِ جنگ

دیدنِ تمامِ دنیا تو یه عکسِ یادگاری
اونجا که برای گریه ، یه ترانه کم میاری
اونجا که نبضِ سرودن ، نبضِ خاطراتِ دور
تو نموندی تا ببینی ، لحظه‌هام چه سوتُ کور
داداشی ! توی نگاهت اون همه ستاره داشتی
ولی ما رُ تکُ تنها تو سیاهی جا گذاشتی
تو طنینِ هر ترانه تو کنارمی همیشه
اما جای خالیِ تو با ترانه پُر نمی‌شه

دل رُ زدی به شعله‌ها تو هُرمِ خاکسترُ دود
جنگِ بزرگِ قصه‌مون کبریتِ بی‌خطر نبود
سوختیُ از سوختنِ تو گنبدِ فیروزه شکست
سفره‌ی هف‌سینِ بهار از خونه‌مون بارشُ بست

زخمی کدوم خزونی ؟ ای گُلِ گلوله خورده !
که توی شبِ نگاهت ، این همه ستاره مُرده
زخمی کدوم خزونی ؟ ای مسافرِ جنوبی !
برای من تا همیشه تو طلوع هر غروبی
هنوزم ساحلِ کارون ، پُر پوک‌ه‌ی فشنگه
تو جنوب رو تنِ نخلا ، زخمِ یادگارِ جنگه
تو میون دودُ ترکش فکرِ یه دریچه بودی
غزلِ آخرِ عشقُ اونورِ ابرا سرودی

دل رُ زدی به شعله‌ها تو هُرمِ خاکسترُ دود
جنگِ بزرگِ قصه‌مون کبریتِ بی‌خطر نبود
سوختیُ از سوختنِ تو گنبدِ فیروزه شکست
سفره‌ی هف‌سینِ بهار از خونه‌مون بارشُ بست

عطش شکن

لاجرعه‌ی عطش شکن! روانه شو در تن من!
ریشه‌ی من فدای تو! تیشه بزن! تیشه بزن!
عطش عطش دویده‌ام، بی تو به من رسیده‌ام!
بر تن سایه‌های شب، خط و نشان کشیده‌ام!
خسته‌ام از حجمِ قفس، خسته‌ام از حبسِ نفس!
حنجره‌ی سبز مرا، عطرِ ترانه‌ی تو بس!
قاصدکِ قلّه نشین! سیبِ ترانه را بچین!
عاشقِ پر شکسته را، رها کن از خاک زمین!

طلوع هر غروب من! بغض همیشه خوب من!
قفلِ قفس را بگشا! کلیدِ نقره کوب من!

حادثه‌های دم به دم، از عطشم نکرده کم!
شعر من و نیاز تو، جوهرِ سرخ این قلم!
معجزه کن! ساحره‌سوز! خوب همیشه و هنوز!
سکه‌ی صد ستاره را، به جامه‌ی غزل بدوز!
در تن من شعله بزن! دل دل پاک ما شدن،
از آخرین بیتِ صدا، برس به ابتدای من!
وحشتِ سایه‌های بد، راه تو را نکرده سد،
قدم قدم روانه شو! تویی بلدترین بلد!

طلوع هر غروب من! بغض همیشه خوب من!
قفلِ قفس را بگشا! کلیدِ نقره کوب من!

سطری از همین ترانه

شبِ لالِ بی ستاره ، پلکِ لحظه‌ها رُ بسته
روی تیرِ برقِ کوچه ، دوباره جغدِ نشسته
یه کتاب رو کفِ کوچه هی ورق می خوره از باد
می پیچه تو خونه‌هامون صدای سرخِ یه فریاد
رَدِ قطره‌های خون روی خاکِ کوچه ، انگار ،
یه نفر با خون نوشته: «آدما! خدا نگهدار!»
یا شاید یه شعرِ نابه ، یه سرودِ عاشقانه‌س
یه معما ، یه پیامه ، سطری از همین ترانه‌س
هر چی هست برای اون مرد آخرین جمله همینه
جوهرش خونِ رگاشه ، کاغذش خاکِ زمینه

شهرِ شب پنجره‌هاش بسته ، کوچه از هر دو طرف بن بسته
یکی پای تیرِ برق افتاد ، خنجری تو سینه‌ش تا دسته

فردا مردم با یه پارچه صورتش رُ می پوشون
همه با چشمای بسته فاتحه براش می خونن
دیگه هیچکس نمی‌بینه که چشای مُرده خیسن
گره‌های گُشنه تا صبح ، اون نوشته رُ می لیسن
دیگه هیچکس نمی‌گرده دنبالِ رَدِ نشونه‌ش
سپورِ پیرِ خیابون کتابُ می‌بره خونه‌ش
دوباره یه روزِ تازه روی غلطکش میفته
از ستاره قصه گفتن واسه شبِ یه حرفِ مُفته
شبِ کهنه برمی‌گرده ، هر سوالی بی جوابه
هر کی چشماشُ ببنده ، جایزه‌ش یه قرصِ خوابه

شهرِ شب پنجره‌هاش بسته کوچه از هر دو طرف بن بسته
یکی پای تیرِ برق افتاده ، خنجری تو سینه‌ش تا دسته

بیا بازی رُ ببازیم

با توأم بی بی برفی ! تو سماعِ هر ترانه !
تو یه مرهمِ عزیزی واسه زخمِ تازیانه
با توأم بی بی برفی ! توی بیداریِ رؤیا
هم ته جادهٔ دیروز ، هم نوکِ قلعه‌ی فردا
با توأم بی بی برفی ! من کنارتم همیشه !
مته ساحلِ پیشِ دریا ، واسه ساقه مته ریشه !

بی بی برفی من ! آب نشو !
با طلسمِ سایه‌ها خواب نشو !
من یه عکسم توی قابِ گریه‌ها
تو دیگه زندونیِ قاب نشو !

تازه شو ! بی بی برفی ! چترِ آفتابیتُ واکن !
خاطره‌های قشنگُ از تو قصه‌مون سوا کن !
تازه شو ! بی بی برفی ! ای غزلواژه عاشق !
یه سرودِ تازه سرکن از سکوتِ این دقایق
بیا با بغضِ قدیمی ، واژه‌های نو بسازیم
وقتی این سکوت برنده‌س ، بیا بازی رُ ببازیم

بی بی برفی من ! آب نشو !
با طلسمِ سایه‌ها خواب نشو !
من یه عکسم توی قابِ گریه‌ها
تو دیگه زندونیِ قاب نشو !

بانو

هنوزم پشتِ این صدا ، زیرِ بارونِ گریه‌ها ،
یکی چشم‌انتظارِ توست ! ای بانو !
اون که از نسلِ قصه‌ها ، مردِ تنهای این شباس ،
بی تو اما کنارِ توست ! ای بانو !

بانو ! بانو ! گلِ آشفته گیسو !
بانو ! بانو ! وارثِ چشمِ آهو !
بانو ! بانو ! عطرِ نجیبِ شب‌بو !
بانو ! بانو ! صدای خنده‌ها ت کو ؟

برای من تولّدِ دوباره باش !
زخمِ سیاهِ روزگارُ چاره باش !

بی تو کلیدِ نقره پیدا نمی‌شه !
پلکِ ترِ پنجره‌مون وا نمی‌شه !
اگه تو فانوسِ روشن نکنی ،
این شبِ کهنه رنگِ فردا نمی‌شه !

Ketabnak.com
نگاهت ستاره کن تو شب من !
ترانه رُ زمزمه کن با لب من !

یه بغضِ تن شکسته ،
راهِ صدامُ بسته ،
گریه که درمون نمی‌شه ، گریه که درمون نمی‌شه !
بدون توی خاطره‌هام کنارمی تا همیشه !

زخمِ سیاهِ روزگارُ چاره کن !
دستای خالی‌مُ پُر از ستاره کن !

آوازِ دزد

من از جنوبِ شهرِ میام ، از بغلِ دروازه غار
از ته شوشُ پارکِ شهر ، از دلِ کوچه‌های تار
من از جنوبِ شهرِ میام ، از تو محله‌های دور
از خونه‌های حلبی ، از کوچه‌های سوتُ کور
بچه که بودم پدرم ، چاقو تو دستِ من گذاشت
نداشت برم به مدرسه ، حرفِ حسابُ دوس نداشت
منم شدم یه کوچه گرد ، آفتابه دزدِ آسُ پاس
با صد هزار تا آرزو ، میونِ کوچه‌ها پلاس

آی روزگارِ خط‌خطی ! من رُ بزن ! نگو بسه !
بزن تا آخرین نفس ! کتک خورِ من مَلسه !

سارق خونه‌های شهر ، جیب بُرِ کوچه‌ها منم
ده تا ساعت مچی دارم ، توی آستینای پیرهنم
دزدِ همه قالپاقای ماشینای بالای شهر
از نفس افتاده توی کوچه‌ی سربالای شهر
هر جا یه چیزی گم بشه همیشه تقصیرِ منه
دشمنی قدیمِ سنگ با شیشه تقصیرِ منه
همیشه حبسی سکوت ، همیشه خسته و اسیر
هر جا میرم پشتِ سرم داد می‌زنن: «دزدُ بگیر !»

آی روزگارِ خط‌خطی ! من رُ بزن ! نگو بسه !
بزن تا آخرین نفس ! کتک خورِ من مَلسه !

چهارشنبه کجاست؟

نُه صبحِ هر چهارشنبه‌ی من: بی تو از خلوتِ کوچه رد شدن
دل سپردن به سکوتِ لحظه‌ها ، شعرِ نابِ تازه‌یی بلد شدن
نُه صبحِ هر چهارشنبه‌ی من: پا به پا کردن بغضِ انتظار
وحشتِ عبورِ سبزِ سایه‌ها ، گلِ سرخِ دلُ دستِ بی‌قرار

نُه صبحِ هر چهارشنبه‌ی من: طپشِ خاطره‌های رنگ به رنگ
جهشِ رخسِ من از تنگه‌ی مرگ ، قصه‌ی شاپرکُ پبله‌ی تنگ
نُه صبحِ هر چهارشنبه‌ی من: وقتِ بی‌قراریِ ترانه‌ها
ساعتِ امنِ ظهورِ آرزو ، فرصتِ زلالِ عاشقانه‌ها

عسلک ! پس اون چهارشنبه کجاست ؟
مثِ اون روز واسه من روزی نبود
بعد از اون صدتا چهارشنبه گذشت ،
هیچ کدوم آشِ دهن‌سوزی نبود

نُه صبحِ هر چهارشنبه‌ی من: گلِ سرخِ پَرپَرِ پیاده‌رو
همیشه شکستنِ شیشه‌ی دل ، همیشه نیومده ، رفتنِ تو...

نمی گم شبیه من باش !

قید فردا رُ باید زد ، جاده انتها نداره
قصه ی لیلی مجنون این روزها بها نداره
قید فردا رُ باید زد ، هر نفس یه اتفاقه
تنها افسانه ی آتیش ، توی سینه ی اجاقه
قید فردا رُ باید زد ، حرف تازه یی نمونده
دیگه خیلی وقته حافظ غزل آخر خونده

جمعه شد هف روز هفته
حافظ از حافظه رفته

قید فردا رُ زدم من ، بی تو فردا خیلی دوره
بی تو این ترانه لال ، بی تو چشم واژه کوره
قید فردا رُ زدم من ، بی تو گم می شم تو امروز
بی تو فردا رُ نمی خوام ، ای غزلواره ی شب سوز
با توام ! ترانه بانو ! نمی گم شبیه من باش !
لااقل تو این سیاهی ، یه کم اسطوره شکن باش !

جمعه شد هف روز هفته
حافظ از حافظه رفته

مشقِ نانوشته

این روزا تو شهرِ قصه هر کسی ترانه‌بافه
این روزا حتا کلاغم عاشقِ قلّه‌ی قافه
هر صدای بی‌صدایی این روزا عربده سازه
آخه گفتن توی این شهر جاده‌ی حنجره بازه
بیا تاساعت خوابد با شب اندازه نگیریم
وقتِ بیداری آوازِ پُشتِ پلکمون نمیریم
بیا همبازی من شو! نگو قد کشیده سایه‌ت
چش می‌ذاریم رو درخت می‌شماریم تا بی‌نهایت
می‌ریم اونجایی که دلها برای ترانه تنگه
بهترین بازی دنیا، بازیِ آلاکلنگه
اونجا که برقِ رفاقت تو نگاهِ آسمونه
تنها دلواپسی ما مشقِ نانوشت‌مونه
نگو ماهی ترانه این روزا شامِ نهنگه
نگو چوبِ اون درخته حالا قنذاقِ تفنگه
بیا این ترانه‌ها رو با صدای هم بخونیم
اولِ قصه نخوابیم، تا ته قصه بمونیم
بیا چشم بذار که با هم رد بشیم از پُلِ خورشید
تا همه بفهمن عشق از دلا نمی‌شه دزدید

آی پاسون سوت سوتکی! بازم من جریمه کن!
ترانه‌های تازه‌م به جرم من ضمیمه کن!
آی پاسون سوت سوتکی! برگِ جریمه‌هات کمه!
تو این شبِ ناشنوا، خلاف من دم به دم!

قصه‌ی شهرِ فرنگی

گفتم از شهرِ فرنگی دو سه خطی بنویس
بگو اون جا مَثِ شهرِ قصه‌ها هَس یا که نیس
بعدِ چَن هفته تو یک نامه فرستادی من
تا ته قصه رُ خوندم از همون کاغذِ خیس

قصه‌ی شهرِ فرنگی یه دروغ بود ، مگه نه ؟
اونورا بازارِ نامردی شلوغ بود ، مگه نه ؟
چلچراغی که ازش قصه می‌گفتن همه جا
یه چراغِ نیمه جونِ بی‌فروغ بود ، مگه نه ؟

ای سفرکرده‌ی عاشق ! نفسِ آوازم !
من ترانه‌هامُ با نامِ تو می‌آغازم
اگه تو شهرِ فرنگِ قصه تنها موندی
من از اینجا با صدام واسه ت یه پُل می‌سازم

پابذار رو پُلِ آواز ، بیا تا دلِ دلِ من
قُرُقِ غربتُ بشکن ! ای دلیلِ ما شدن !
چک چکِ بارونِ اشکام روی شیروونیِ شعر
می‌گه: ای آینه‌دار ! زنگِ ترانه رُ بزن

نگو مرغِ عشق تو سرما عاشقِ قفس نبود
نگو تو سینه واسه یه واژه هم نفس نبود
با همین ترانه برگرد ! نگو تو شهرِ فرنگ ،
واسه برگشتنُ موندنِ یه ترانه بس نبود

ای سفر کرده‌ی عاشق ! نفسِ آوازم !
من ترانه‌هامُ با نامِ تو می‌آغازم
اگه تو شهرِ فرنگِ قصه تنها موندی
من از اینجا با صدام واسه ت یه پُل می‌سازم

چترِ مشترک

رسیدم آخرِ جاده ، اگر چه این سرآغازه
اگر چه قُمری قلبم دوباره فکرِ پروازه
رسیدم آخرِ جاده ، دوباره یکه و تنها
تو رفتی تا بپوسم من ، تو این یلدای بی فردا
رسیدم اولِ سطرِ همون اندوهِ طولانی
سرآغازِ پُر آوازِ همون پیوندِ پنهانی
نگا کن ! این منم ! بی دل ! نگاهم کن از این روزن !
بیا زنجیرم بردار ! درِ زندانم بشکن !

ضربانِ قدمامون ، روی سنگفرشِ خیابون
آرزوی این ترانه‌س: چترِ مشترک تو بارون

بیا ای بهترین بانو ! پَر پروازم واکن !
بیار فانوستُ بالا ، واسه‌م خورشیدُ پیدا کن !
هنوز خیلی غزل مونده که باید با تو قسمت شه
باید دروازه‌ی آواز به دستِ تو مرمت شه
باید فواره‌ی رؤیا ، بره تا آسمون بالا
چراغِ عشقُ روشن کن ! نگو دیره ، همین حالا !
غرورِ گریمُ دریاب ! دلیلِ نابِ دلتنگی !
طلوع کن ! تو سرآغازِ زلالِ پاکِ آهنگی !

ضربانِ قدمامون ، روی سنگفرشِ خیابون
آرزوی این ترانه‌س: چترِ مشترک تو بارون

ضيافت

من خودمم نه خاطره ، منظره‌آم نه پنجره
من يه هواي تازه‌آم ، نه انعكاسِ حنجره
مي‌خوام سكوتِ كوچه رُ ترانه بارون بكنم
دل‌ها رُ به ضيافتِ ترانه مهمون بكنم
مي‌خوام بگم كه اين صدا هر چي كه هس مالِ منه
شيشه‌ي رخوت شبُ سنگِ ترانه مي‌شكنه
خونه‌ي من همين وراس ، پيشِ شما پياده‌ها !
هر جا كه چشمِ عاشقي مونده به خطِ جاده‌ها

وقتي كه قلبِ عاشقا به سيمِ آخر مي‌زنه
كبوترِ صداي من به آسمون پَر مي‌زنه
آسمونم مثلِ يه عكس جا نمي‌گيره توي قاب
وقتي كه بارون بزنه تموم مي‌شه عمرِ حباب

سقفِ ترانه سنگينه من ولي جنسِ شيشه‌ام
دل رُ به غربت نزدم ، تيشه نخورده ريشه‌ام
هموطنِ اين وطنم ، همدلِ دلبستگي‌اش
همدمِ دلواپسيِ همنفسِ خستگي‌اش
تنها دليلِ بودنم خوندينِ اين ترانه‌هاست
زخم هزار تا خاطره تو دلِ عاشقانه‌هاست
باده‌ي اين ترانه‌ها تا به ابد نوشِ شما
خونه‌ي امنِ اين صدا هميشه آغوشِ شما

وقتي كه قلبِ عاشقا به سيمِ آخر مي‌زنه
كبوترِ صداي من به آسمون پَر مي‌زنه
آسمونم مثلِ يه عكس جا نمي‌گيره توي قاب
وقتي كه بارون بزنه تموم مي‌شه عمرِ حباب

آدم برفی

برفِ سنگینِ زمستون همه چی رُ کرده پنهنون
آدمای شهرِ برفی خوابیدن تو خونه‌هاشون
آدمک برفی خسته روی برفِ یخ نشسته
چشماسُ به انتهای شبِ بی‌ستاره بسته
دگمهی لباسش از سنگ ، دلش از خوابِ زمین تنگ
کلاهش یه سطلِ خالی ، رو لباس خنده‌ی کمرنگ
دورِ گردنش یه شاله ، چشماسُ از جنسِ ذغاله
اون می‌خواد راه بره اما می‌دونه که این محاله

تنها همین آدمک از خوابِ زمین با خیره
یخ زده اما هنوزم از منُ ما زنده‌تره

آدمک دلش شکسته ، از نشستن شده خسته
برای رفتن از اینجا برف و یخ راهش بسته
تن اون تو یخ اسیره ، دوس داره که پَر بگیره
حاضره برای فتحِ «یک قدم» حتا بمیره
تیله‌های داغِ اشکش روی گونه‌هاش نشستن
پیچیده تو گوشِ کوچه صدای تُردِ شکستن
هق هقِ گریه‌ی تلخش توی شب بلنده اما
بسکه یخ بسته دلامون صداسُ نمی‌شنویم ما

تنها همین آدمک از خوابِ زمین باخبره
یخ زده اما هنوزم از منُ ما زنده‌تره

فردا بچه‌های کوچه دیدن اون رفته از اینجا
اما انگار جای پاهاش روی برف نمونده برجا
روی برفا باقی مونده ، اثرِ یه جای خالی
یه دونه سطلِ شکسته ، با دوتا چشمِ ذغالی...

لاله زار

از لاله‌زار که می‌گذرم ، بغضِ ترانه می‌شکنه
تو عمقِ سینه‌م یه نفر باز زیرِ آواز می‌زنه
از لاله‌زار که می‌گذرم ، می‌شم یه بچه‌ی بلا
عاشقِ فیلمِ جُفتیِ عاشقِ سیبای طلا
از لاله‌زار که می‌گذرم آکِ دولکِ یادم میاد
«محمود سیاه» نمایشِ «مردِ کلک» یادم میاد
قصه‌ی اون یکه‌بزن تو فیلمای سیاه سفید
قصه‌ی اون کبوتری که از رو بومِ ما پرید

لاله‌زار ! کاش می‌تونستیم ، همیشه بچه بمونیم
عموزنجیربافُ بازم توی کوچه‌هات بخونیم
لیموناد شیشه‌یی دوزار ، لواشک برگی یه شاهی
«بابا نون نداد» نوشتن توی دفترای کاهی

دوباره هف ساله می‌شم از لاله‌زار که می‌گذرم
خاطره‌های خط‌خطی رژه می‌رن توی سَرَم
وقتِ فلکِ کردنِ عشق ، زار زَدَنایِ آلکی
مزهی آب‌نبات کشی ، طعمِ آدامس بادکنکی
بازی لی‌لیُ سه قاپ ، بازی گرگم به هوا
آلاکلنگ سوار شدن ، چرخُ فلک تو کوچه‌ها
دشنه لوطی محل که زنگ زده توی غلاف
چرخِ کبوترای جلد تو آسمونِ پاکُ صاف

لاله زار ! کاش می‌تونستیم ، همیشه بچه بمونیم
عمو زنجیربافُ بازم توی کوچه‌هات بخونیم
لیموناد شیشه‌یی دوزار ، لواشک برگی یه شاهی
«بابا نون نداد» نوشتن توی دفترای کاهی

لغت نامه

تو لغت نامه نوشتن که سیاه یعنی سیاهی
که سفید یعنی دُرستی ، ساده گی یعنی تباهی
تو لغت نامه نوشتن ، که کلک یعنی یه قایق
یا گرسنگی مساویس با فراموشی عاشق
ما کلک خوردیم دیدیم که کلک همون فریبه
از همینه که حقیقت توی گوش ما غریبه
حقیقت تنها یه حرف تو لغت نامه ی باریک
که دیگه رنگی نداره توی اون کتاب تاریک

ما رُ گول زدن ترانه ! واژه هاشون آلکی بود
معنی شادی لبخند ، گریه ی یواشکی بود
مَثِ رعدُ برق که اول ، برق بعد از اون صدا بود
ما ولی گوش نمی کردیم ، رعدُ برق تو گوش ما بود

تو لغت نامه نوشتن که سگُ گربه رفیقن
ننوشتن چن تا آدم از یه سقفم بی نصیبن
تو لغت نامه نوشتن ستاره یه سنگِ سرده
این لغت نامه رُ افسوس چشمای ما دوره کرده
چاره ی ما یه کتابه ، یه لغت نامه ی تازه
می رسیم به حرفِ آخر ، نگو این جاده درازه
تو لغت نامه ی تازه پُرِ واژه های بکره
هر یه واژه ش یه تَلَنگَرِ واسه بیداری فکره

ما رُ گول زدن ترانه ! واژه هاشون آلکی بود
معنی شادی لبخند ، گریه ی یواشکی بود
مَثِ رعدُ برق که اول ، برق بعد از اون صدا بود
ما ولی گوش نمی کردیم ، رعدُ برق تو گوش ما بود

سینما رِکس

سینما شلوغِ امشب ، هیچکس این فیلم ندیده
کسی قصه‌ی سقوط از ستاره نشنیده
قصه‌ی شاخِ گوزن شاخه‌ی بدون برگه
اما قصه ناتمومه ، سانسِ بعدی سانسِ مرگه
هر کسی از رو شماره‌ش روی صندلی نشسته
یه نفر برای شوخی درای سالن رُ بسته
طپشِ ترانه مُرده تو رگای این دقیقه
لحظه لحظه‌ی شروعِ یکه‌تازیِ حریره
سینما ! آی سینما رِکس ! آخرین فیلمتُ بفروش
واسه هر بلیط یه دریا گریه کن بغضِ منم روش
سینما ! آی سینما رِکس ! پرده‌ی سیاتُ بنداز
اگه از حافظه رفتی جون بگیر تو نبضِ آواز

صدایِ جیغِ جماعت شبُ می‌شکنه دَمادم
این بوی سوختنِ چوبه ، یا بوی کبابِ آدم ؟
شعله قَد کشیده تا سقف ، ریه‌ها خونه‌ی دود
به جای آتیش‌نشانی ، تاولِ که زود به زود
پرده‌ی پاکِ نمایش گُر گرفته از حرارت
فردا رُ عزا می‌گیرن آدمای این ولایت
سینما وُ آدماشُ شعله‌های شب سوزونده
وقتی که خروس بخونه سینما رِکسی نمونده
سینما ! آی سینما رِکس ! نگاکن ! یه مردِ سوخته
هنوز از بینِ ذغالا چشماشُ به پرده دوخته
شبِ بیستُ هشتِ مرداد سینما رِکسُ سوزوندن
اونا که این کارُ کردن خودشون مرثیه خوندن
ما تو روزنامه‌ی کهنه عکسِ قاتل رُ ندیدیم
اما اسمشُ همیشه از سکوتِ شب شنیدیم
سوختنِ اون همه آدم تا ابد نمیره از یاد
نفرتِ قبیله از تو ، همیشه باقیِ جلاد !

خطِ آفتابی

خورشید! از اونورِ ابرا یه طلوعِ تازه‌تر کن!
از شکوهِ دل‌سپردنِ آدم‌ا رُ با خبر کن
بی تو هر ثانیه‌ی شب خنجرم می‌زنه از پشت
برای دیدن فردا چن تا امروز باید کشت
زیر این گنبدِ نامرد بی تو موندن یه تقاصه
خیلی وقته که شقیقه‌م تشنه‌ی تیرِ خلاصه

خورشید خانم سرپا پتی! اونورِ ابرا راحتی
نه دلِ دلِ دقیقه‌یی، نه دنگِ دنگِ ساعتی
خورشید خانم سرپا پتی یه برقی بی‌نهایتی
بلایِ جونِ سایه و آخرِ کارِ ظلمتی

نگو تا طلوعِ رؤیا صدتا کفشِ کهنه راهه
نگو اون پلنگِ خسته عاشقِ غیبتِ ماهه
نگو گلِ دادنِ چشمت خبرِ چهل کلاغه
نگو سرسرایِ آواز تا همیشه بی چراغه
نگا کن! قفلِ سکوت‌م چش براره یه کلیده
دستِ من رو بومِ ابری خطِ آفتابی کشیده

خورشید خانم سرپا پتی اونورِ ابرا راحتی
نه دلِ دلِ دقیقه‌یی، نه دنگِ دنگِ ساعتی
خورشید خانم سرپا پتی! یه برقی بی‌نهایتی
بلایِ جونِ سایه و آخرِ کارِ ظلمتی

غریبه‌ی قدیمی

منُ با ترانه بشناس ، ای ستاره‌ی غزلپوش !
این منِ مُرده‌ی سردُ ، زنده کن تو هُرمِ آغوش
تلخی هزار تا گریه توی لرزشِ صدامه
اما نقشِ یہ تبسم همیشه روی لبامه
با نقابِ این تبسم صورتم رُ می‌پوشونم
با چشِ بسته می‌بینم ، با لبِ بسته می‌خونم

گم شده راهِ کودکی ، اون دلِ صافِ من کجاست ؟
دستای پاکُ عاشقِ ترانه‌بافِ من کجاست ؟
من که به زخمِ دشنه‌ها ، مرهمِ بوسه می‌زدم
دشنه شدم ، دشنه شدم ، بگو غلافِ من کجاست ؟

ای غریبه‌ی قدیمی ! منُ با ترانه بشناس
صفحه‌ی بعدی سفیده ، آخرِ قصه همین جاس
نگا ! کن یہ مردِ گریون ، پشتِ پرده‌ی نقابه
من میونِ ابرا نیستم ، کبوتر تو چاه می‌خوابه
منُ بشناس تا بفهمم توی آینه‌ها کی‌آم من ؟
یہ اجاقِ سردِ خاموش ، یا یہ چلچراغِ روشن ؟

گم شده راهِ کودکی ، اون دلِ صافِ من کجاست ؟
دستای پاکُ عاشقِ ترانه‌بافِ من کجاست ؟
من که به زخمِ دشنه‌ها ، مرهمِ بوسه می‌زدم
دشنه شدم ، دشنه شدم ، بگو غلافِ من کجاست ؟

بُرج

دارن یه بُرجی می‌سازن با ده هزار تا پنجره
می‌گن که قدِ برجشون از آسمون بُلن‌تره
برای ساختنش چهار هزار درختُ سر زدن
پرنده‌های بی‌درخت از این حوالی پَرزدن
می‌گن که این برجِ بلند باعثِ افتخار ماس
حیف که ترانه‌ی غرور تو شهرِ قصه بی‌صداس
باعثِ افتخار تویی دخترِ توی کارخونه
که چرخِ زنده‌موندنُ دستای تو می‌چرخونه
باعثِ افتخار تویی سپورِ پیرِ ژنده‌پوش
نه این ستونِ سنگی لالِ بدونِ چشمُ گوش

ستونِ آسمون خراش! سایه‌تُ ننداز رو سَرَم
تو شبِ بی‌ستاره هم ، من از تو آفتابی تَرَم

یه روز میاد که آدما تو رُ به هم نشون بدن
به ارتفاعت لقبِ «پایه‌ی آسمون» بدن
اما خودت خوب می‌دونی پایه نداره آسمون
اون که زمینی نمی‌شه با حرفِ پوچ این اُون
پَس مَثِ طبلِ صدا نکن! نگو بُلن‌ترین منم!
من واسه رسوا کردنت مرثیه خونِ جنگلم
درختای مُرده هنوز ، خوابِ پرنده می‌بینن
پرنده‌های بی‌درخت رو سیمای برق می‌شینن
به قدُ قامتت نناز! آهای! بلندِ بی‌خبر!
همیشه برقِ افتخار ، سر می‌زنه از یه چَپر

ستونِ آسمون خراش! سایه‌تُ ننداز رو سَرَم
تو شبِ بی‌ستاره هم ، من از تو آفتابی تَرَم

تمام من

تو کوچه‌های بی چراغ شب تا سحر سوت می‌زنم
پنجره‌ها که وا می‌شن قایم می‌شم تو پیرهنم
می‌گذرم از چشمکای چراغ چهارراه سکوت
از توی صندوقای پُست صدای گریه می‌شنوم

اتاقکِ این تلفن ، یه جا واسه قایم شدن
دگمه‌هاش فشار می‌دم ، آی تلفن زنگی بزن !
این تلفن زنگ نداره ، خطای اون یک طرفه‌س
دُرُس مته قصه‌ی ما ، ناز تو و دل دل من

من یه کبوتر دم تیغ ، تو آخرین جرعه‌ی آب
من نمی‌خوام عکسی باشم اسیر چارچوبِ یه قاب
یکی بیاد حنجره‌ش واکنه رو به شعر من
یکی بیاد از صورتِ ترانه برداره نقاب

نبضِ آواز گرفتم اما این تمام من نیست
دارم از خودم می‌ترسم این ترانه رام من نیست
دستم بگیر تو دستت نذار از نفس بیفتم
به خدا خدانگهدار جواب سلام من نیست

مادربزرگ! کجایی؟

مادربزرگ! کجایی؟ سیبِ طلالتُ خوردن!
چل گیسِ قصه‌ها تُو نورِ ابرا بُردن
ماه پیشونی، ستاره به چارقُدش ندوخته
سیاوشِ ترانه میونِ شعله سوخته
خروسِ سَر بُریده، خورشیدُ جا گذاشته
مرغکِ نوکِ حنایی تخمِ طلا نداشته
جنگلِ سبز جادو سیبِ گلاب نداره
حوضِ بلورِ قصه یه قطره آب نداره

دیوِ سفیدِ قصه‌ها یه سَر هزار تا گوش داره
دیوارِ این ترانه‌ها گربه نداره موش داره
یه گربه توی کوچه‌ها میوکنون داد می‌زنه:
آسه برین، آسه بیاین که شاخِ گربه نشکنه

مادربزرگ! کبوتر، کجای آسمون مُرد
بادبادکای ما رُ کدوم نسیمِ بد بُرد؟
قلعه‌ی قصه‌ها کو؟ جامِ جهان‌نما کو؟
تو آینه‌ها شکستیم، سنگِ صبورِ ما کو؟
از پریای خسته نامُ نشون نمونده
قوسِ قشنگِ رنگی تو آسمون نمونده
کاش توی دستِ رؤیا مدادِ رنگی داشتیم
تو تیرکمونِ آواز حرفای سنگی داشتیم

دیوِ سفیدِ قصه‌ها یه سَر هزار تا گوش داره
دیوارِ این ترانه‌ها گربه نداره موش داره
یه گربه توی کوچه‌ها میوکنون داد می‌زنه:
آسه برین، آسه بیاین که شاخِ گربه نشکنه

غزلک

پُشتِ پلکام عکستُ نقاشی کردم ، غزلک !
تو رُ می بینم تا وقتی چش می بندم ، غزلک !
یه پیامه این تبسم که رو لبهای منه
خیلی وقته که به گریه هام می خندم ، غزلک !

غزلک چن تا غزل مونده تا اون لحظه ی ناب ؟
پس کی عکسِ یادگاری زنده می شه توی قاب ؟
نگا کن ! واژه به واژه با منی مثلِ نفس
مثلِ یه گُلِ قدیمی لای برگای کتاب

مثلِ یه درّه عمیقی ، مثلِ یه منظره پاک
مثلِ یه خوشه سرِ شاخه ی خشکیده ی تاک
گریه ی اولِ بچه وقتِ دنیا اومدن
آخرین رقصِ یه برگ وقتی میفته روی خاک

با تو من زنده ترین ترانه سازم ، غزلک !
با تو از حقِ هقِ واژه بی نیازم ، غزلک !
قافیه باختنِ من پیشکشِ یک نگاه تو
یه اشاره کن تا جونمُ ببازم ، غزلک !

غزلک ! بی تو صدام چنگی به دل نمی زنه !
آخه عطرِ تنِ تو نبضِ نفس های منه !
تو با من همضربانی تو تموم لحظه ها !
بی تو بغضم مَثِ یه گلدونِ کهنه می شکنه !

دخترِ کفشِ کتونی

شبِ جون دادنِ فانوس ، شبِ سردِ پایتخته ،
با توأم ! شهرِ قدیمی ! کوچه‌ها ت چه بی‌درخته !
بگو پسکوچه‌ها امشب ، چن تا مرگِ تازه دیدن ؟
آدمات چن تا ملافه رو سرِ مُرده کشیدن ؟
چن تا دختر روی جدول راه می‌رن با پای خسته ؟
دستای سیاهِ این شب چشمِ چن تا شونُ بسته ؟
چن تاشون تنهای تنها توی پسکوچه‌ها موندن ؟
چن تاشون تو این دقیقه غزلِ آخرِ خوندن ؟

دخترِ کفشِ کتونی ! اگه بخوای می‌تونی ،
ترانه‌ی امیدُ هممنفسم بخونی !

همه چشماشونُ بستن ، اما تو باید بدونی ،
با توأم ! دخترِ تنها ! کوچه گردِ کفشِ کتونی !
بگو امشب توی این شهر چن نفر سقفی ندارن ؟
چن تا کوچه بی‌چراغن ؟ چن تا باغچه بی‌بهارن ؟
بگو چن تا مردِ کولی بچه‌هاشونُ فروختن ؟
چن تا مادر توی شعله مثلِ پروانه‌ها سوختن ؟
توی غربتِ نگاهت ، یه ترانه لونه کرده !
می‌دونم برقِ ستاره به شبِ ما برمی‌گرده !

دخترِ کفشِ کتونی ! اگه بخوای می‌تونی ،
ترانه‌ی امیدُ هممنفسم بخونی !

قصه واسه خواب

وقتی هستی همه دردامُ فراموش می‌کنم
جای فانوس با یه فوت خورشیدُ خاموش می‌کنم
وقتی نیستی تکُ تنها می‌شینم رو به خودم
به صدای هق هقم تو آینه گوش می‌کنم

تو کدوم حنجره موندی ای ترانه‌ی نجیب ؟
از کدوم قلّه رسیدی ؟ آشنایی یا غریب ؟
مثل بغضی واسه گریه ، مثل قصه واسه خواب ،
مثل حوا ، واسه آدم جرأتِ چیدنِ سیب

از شکستن تا سرودن همیشه یه گریه راهه
قصه‌ی سکوتُ فریاد قصه‌ی چاله وُ چاهه
رَد شو از پُلِ سکوتِ تا ضیافتِ ترانه
دوباره پلنگِ قلبم فکرِ دزدیدنِ ماهه

با تو رَد می‌شم از آوازِ غزلسوزِ سراب
با تو من جون می‌گیرم توی ترانه‌های ناب
بگو تو کدوم ترانه می‌رسی به دادِ من ؟
ای همیشه ناسروده ! ای همیشه بی‌جواب !

بگو با کدوم غزل طلسم کهنه می‌شکنه ؟
رمزِ برگشتنِ تو کجای قصه‌ی منه ؟
از کدوم پنجره می‌شه چش به راهِ تو نشست ،
وقتی که فاصله اندازه‌ی تن با پیره‌نه ؟

از شکستن تا سرودن همیشه یه گریه راهه
قصه‌ی سکوتُ فریاد قصه‌ی چاله وُ چاهه
رَد شو از پُلِ سکوتِ تا ضیافتِ ترانه
دوباره پلنگِ قلبم فکرِ دزدیدنِ ماهه

آجرِ پز

فرقونِ خاکِ بردار! هیشکی نمونه بیکار!
قانونِ این جا اینه: قبلِ خروسا بیدار!
باید همیشه دود کنه ، دودکشِ کوره‌پزخونه
هر کسی کم کاری کنه ، اضافه کاری مهمونه

آجرِ پزِ کوچیکِ ما ، هَش تا خَزونُ دیده بود
جای گچُ تخته سیاه به خاکِ رُس رسیده بود
قالبای چهارتایی تو دستِ اون ، جانمی شد
مثل ستاره دختری تو دنیا پیدا نمی شد
جُز یه مادر بزرگِ پیر همدمِ دیگه‌یی نداشت
از سرِ صُب تا بوقِ سگ ، آجرِ تو کوره‌ها می‌ذاشت
شبا توی آلونکش رُباهای قشنگ می‌دید
خوابِ کلاسِ مدرسه ، خوابِ توپِ سه‌رنگ می‌دید
اما صُبا تو گوشِ اون صدای آدمِ بده بود
به جای زنگِ مدرسه ، دوباره اون عربده بود:

باید همیشه دودکنه دودکشِ کوره‌پزخونه
هرکسی کم کاری کنه اضافه کاری مهمونه

یه روزِ سرد ، تنگه غروب ، گریه امانش بُرید
قصه‌ی ناتمامِ اون ، به برگِ آخرش رسید
خسته بود از آجرُ خاک ، خسته بود از خوابِ دروغ
خسته بود از آدمای مُرده‌ی این شهرِ شلوغ
کارگرِ قشنگِ ما ، حسابی غمگین شده بود
اون قالبِ چهارتایی انگاری سنگین شده بود
وقتی می‌خواس آجرِ رُ تو کوره جاسازی کنه

حس کرد یکی هولش می‌خواد با اون بازی کنه
گریه چشاش بسته بود آجر پیش پاش ندید
تو کوره افتاد یه نور تا آسمون ترق کشید

ستاره رفته آسمون با دود کوره پزخونه
اضافه کاری نداره ، از چش دنیا پنهونه

مادربزرگ ! بگیر بخواب ! چه وقت بی‌قراریه ؟
امشب منتظر نباش ! شاید اضافه کاریه !
آی ! آدما ! گوش نکنین ! قصه‌ی ما کرکریه !
تو خونه راحت بخوابین ! دیواراتون آجریه !

کودکی

یادمه بادباد کامون یادمه
خندهی عروسکامون یادمه
هنوزم یادم میاد تنگه غروب
قصه‌ی سوارِ زینِ نقره کوب
دستایِ حناییِ مادر بزرگ
قصه‌ی رُستمِ دیو ، بره وُ گرگ
عصایِ پدر بزرگ باصفا
چرخشِ ذغالِ قلیون تو هوا
بهترین جایزه یک کلوچه بود
همه‌ی دنیای ما یه کوچه بود

یادمه وسعتِ پاکِ کوچه‌ها
دلِ دلِ شنیدنِ صدایِ پا
یادمه امتحان همیشه سخت
اندازه گرفتنِ عمرِ درخت
گلِ سرخِ پَرِپَرِ لای کتاب
قد کشیدن تو ترانه‌های ناب
وحشتِ ترکه‌ی مرطوبِ انار
دیوارِ مدرسه وُ فکرِ فرار
فصلِ آسمونیِ یکی شدن
فصلِ بیِ دوومِ خوشبختیِ من

تکیه گاهِ بی گناهِ گریه‌ها ! تو کجا رفتی ؟ کجا رفتی ؟ کجا ؟
بی تو همسایه‌ی سایه‌ها شدم ، تن سپردم به شکستِ بی صدا
بیا همبازیِ خوبِ کودکی ، دوباره بچه می‌شیم یواشکی
اگه حرفی واسه خندیدن نبود ، تا ته دنیا می‌خندیم آَلکی...

نام و ننگ

تشنه‌ترین ترانه ساز ، تو شهر سایه‌ها منم
اما توی ترانه‌هام دریا رُ فریاد می‌زنم
بغضِ هزار تا حنجره تو سیمِ گیتارِ منه
هر نفسم به این سکوت ، هزار تا خنجر می‌زنه
ترانه‌ها زبانه زد ، در رُ سکوتِ نارفیق !
خشکُ تر آتیشش می‌گیرن تو هُرمِ شبُ سوزِ حریق !

آی روزگارِ سنگی ! ما نامُ ننگِ نخواستیم !
ماهیِ سرخمونُ شامِ نهنگِ نخواستیم !
خوب می‌دونیم که عمرِ پروانه‌ها یه روزه
ما عمرِ نوحُ توی پیلای تنگِ نخواستیم !

من آخرین حادثه‌ام تو این سکوتِ یکنواخت
اون کسی که تو هق هقش به گریه قافیه نباخت
اما برای تو کی‌آم ؟ یه تک درخت توی کویر
رو قله‌ی ترانه‌ها ، اما تو بندِ تن اسیر
یه انعکاس از یه سکوت ، به چلچله توی خزون
یه بادبادک بدونِ نخ ، گم شده توی آسمون

آی روزگارِ سنگی ! ما نامُ ننگِ نخواستیم !
ماهیِ سرخمونُ شامِ نهنگِ نخواستیم !
خوب می‌دونیم که عمرِ پروانه‌ها یه روزه
ما عمرِ نوحُ توی پیلای تنگِ نخواستیم !

بَدَل

واژه‌ی باکره‌ی عشق! با سکوت‌م آشنا باش
شونه‌ی پاکِ ترانه! تکیه‌گاہِ گریه‌ها باش
واسه سوزوندن سایه‌چوبِ کبریتِ غزل کو؟
پُشتمون به خاکِ حیلہ‌س، واسه این فَنِ یه بَدَل کو؟
دیدِی تو زورخونہ‌هامون زورا بیخودی هَدَر شد؟
دیدِی از خونِ سیاوش برگای شاهنامه‌تر شد؟
قافِ قصه‌های کهنه، لونه‌ی سی تا کلاغ بود
همیشه تو شهرِ خورشید قحطی نورُ چراغ بود

بگو قصه‌گوی خسته! قلمت رُ چَن فروختی؟
چَن تا پولکِ دروغی به قبایِ قصه دوختی؟
بگو افسانه نوشتنِ قیمتِ چَن تا شتر بود؟
از هجومِ چَن تا سکه خورجینت همیشه پُر بود؟

توی زورخونہ ہنوزم یکی شاهنامہ می خونہ
ہنوزم صدای مُرشد می پیچہ تو قہوہ خونہ
ہنوزم رُستمِ دستان واسہ شون یہ قہرمانہ
جای رَخش مثلِ ہمیشہ خالیہ توی ترانہ
قہرمانِ قصہ رَخشہ کہ ہمیشہ زین بہ پُشتہ
نہ کسی کہ توی میدون با کلک دیوا رُ کشتہ
قہرمان تو سایہ موندہ، کسی قصہ‌ش نخواندہ
پَر پروانہ‌ی عشقُ حسرتِ شعلہ سوزوندہ.

بگو قصه‌گوی خسته! قلمت رُ چَن فروختی؟
چَن تا پولکِ دروغی به قبایِ قصه دوختی؟
بگو افسانه نوشتنِ قیمتِ چَن تا شتر بود؟
از هجومِ چَن تا سکه خورجینت همیشه پُر بود؟

حنجره تو پنجره کن!

پيله شكسته اما شب پره توى خوابه
تو گفتگوی دریا عطسه‌ی اضطرابه
صبر اومده ترانه! نزن رو دستِ آواز
زخمتُ از حریمِ سینه‌ی من بی‌آغاز
تو آسمونِ قصه اون پُلِ رنگ به رنگ نیست
چشمکِ این ستاره به چشمِ شب قشنگ نیست

هر جای این ترانه‌ی حنجره‌تُ پنجره کن
تو این سکوتِ بی حیا شبُ پُر از زنجره کن

نبضِ ستاره مُرده ما دیگه سردِ سردیم
تو خاطرات کهنه دنبالِ «من» می‌گردیم
دریچه‌های آواز رو به ترانه بسته‌س
آینه‌ی دلامون یه آینه‌ی شکسته‌س
اما طنینِ رؤیا هنوز ترانه‌سازه
هنوز تو این سیاهی چن تا دریچه بازه

هر جای این ترانه‌ی حنجره‌تُ پنجره کن
تو این سکوتِ بی حیا ، شبُ پُر از زنجره کن

عروس برون

انگاری تو کوچه تون عروس برونه ، عسلک !
چشمای خیس منم مهمونتونه ، عسلک !
یه دم این پنجره رو به ترانه وا کنین
تا صدام تنها واسه شما بخونه ، عسلک !

عسلک ! قاصدکم نشونیتون بُلد !
پهلوون قلبم چشم شما زمین زد !
این دل رد نکنین ! خوب می دونم پیش شما ،
توی درس عاشقی برگ ترانه هام رد !

شب پیش نگاهتون مهتابش کم میاره
خیابون چشمتون کوچه ی درر نداره

عمری واسه شما چله نشستم ، عسلک !
تا حالا شاخ هزار دیو شکستم ، عسلک !
غیر از اون ستاره یی که توی چشمای شماس
دلّم به هیچ ستاره یی نبستم ، عسلک !

عسلک ! به یک نگاه این دل مهمون بکنین !
غصه ر از این دل شکسته بیرون بکنین !
بگین از من تا شما چن تا ستاره فاصله س ؟
دیوار فاصله ر یه جوری داغون بکنین ؟

شب پیش نگاهتون مهتابش کم میاره
خیابون چشمتون کوچه ی درر نداره

سُرنگِ خالی

زیر پُلِ یه مردِ لاغر ، رو زمینِ خیس نشسته
کنارِ یه تَلِ آتیش ، با چشای نیمه بسته
اون کیه ؟ کسی که هرگز زندگی رُ نشناخته
همه‌ی ستاره‌هاشُ به شبای کهنه باخته
اون کیه ؟ یه مرد خسته ، مردِ غمگینِ تکیده
کسی زیرِ پُلِ این شهر گریه‌ی اون ندیده
با فروش هر یه بسته تو خودش شکسته صدبار
مثل اون شعرِ قدیمی ، هر دریچه‌ش شده دیوار
نقطه چینِ روی رگ‌هاش ، جانشینِ حرفِ مرگه
نقطه‌های زنده‌گی نیست ، جای سوزنِ سُرنگه
کی میدونه ؟ کی میدونه ؟ رمقی براش نمونده
شعله‌ی حادثه اونم مٹِ مُشتریش سوزونده
خیره شدن به شعله‌ها چشمای ماتِ نیمه باز
یه مشتری پول نداره ، میگه: «منُ یه بار بساز !»
انگاری گریه می‌کنه مردِ سیاهِ آسُ پاس
هق هقش نمی‌شنویم گریه‌ی مُرده بی‌صداس
مردِ لاغر پیشِ آتیشِ خوابای کهنه می‌بینه
سارا دخترِ سه ساله‌ش توی خواب پیشش می‌شینه
می‌گه: «بابا تو کجایی ؟ تنها موندیم توی خونه
هی می‌گم بابا کجا رفت ؟ اما هیشکی نمی‌دونه
مادرم آرزوهاشُ می‌ریزه رو دارِ قالی
بی تو قالی رنگ نداره ، بابا جون ! جای تو خالی !»
مردِ لاغر یه کمر بند می‌پیچه به دورِ بازوش
آمپولِ هوا تو دستش ، می‌شکنه طلسمِ جادوش
نقطه چینِ روی رگ‌هاش ، دیگه هم معنی مرگه
خطُ خالِ زنده‌گی نیست ، جای آخرین سُرنگه
مشتری جیباشُ گشته ، همه بسته‌هاشُ بُرده
مردِ لاغر زیرِ اون پُل ، با سُرنگِ خالی مُرده...

آدم به آدم می‌رسه

مرغکِ پَر شکسته‌ام ، قوتِ بالِ من تویی
شهرِ به شب نشسته‌ام ، ماهِ هلالِ من تویی
تشنه وُ بی‌ترانه‌ام تو هُرمِ دل‌سپردگی
چشمه‌ی آبِ روشنُ پاکُ زلالِ من تویی
یه سالِ پیرُ کهنه‌ام با هفته‌های بی‌تپش
لحظه‌ی آسمونیِ تحویلِ سالِ من تویی

می‌دونم چشمای تو یه روز به دادم می‌رسه
کوه به کوه نمی‌رسه ، آدم به آدم می‌رسه

قصه‌ی سرنوشتِ من زانوهامُ خم می‌کنه
نقطه‌ی پاکُ روشنِ فنجونِ فالِ من تویی
یه آدمِ برفیِ مغرورِ به یخ نشسته‌ام
ذغالِ چشم ، سطلِ کلاه ، دسکشُ شالِ من تویی
ترانه‌های تازه‌مُ برای تو رَج می‌زنم
اما به تو نمی‌رسن ، شعرِ محالِ من تویی

می‌دونم چشمای تو یه روز به دادم می‌رسه
کوه به کوه نمی‌رسه ، آدم به آدم می‌رسه

Ketabnak.com

مردِ شرقی

این منم ! یه مردِ شرقی ، با یه عالمه ترانه
یه ترانه خونِ خسته ، با نگاهِ عاشقانه
این منم ! یه مردِ شرقی، یه برنده ، یه ستاره
نبضِ سازِ تو ترانه زنده می‌کنم دوباره
اما تو آینه کی‌ام من ؟ یه ترانه‌سازِ خسته
که نبودنِ یه یاور ، همه جاده‌هاش بسته

گفتی از حادثه بگذر برای به من رسیدن
از همه دنیا گذشتم ، حالا این تو ، حالا این من
معنی به تو رسیدن نرسیدن به خودم بود
توی قصه‌ی من تو ، حرفِ عاشقانه کم بود

بی‌تو بازنده‌ترینم ، ای برنده‌ی همیشه
غصه‌ی نبودنِ تو ، تو ترانه جا نمی‌شه
با تو من برنده می‌شم ، توی این ترانه‌بازی
تو سکوتِ خلوتِ من ، تو مَثِ صدای سازی
با تو این عاشقِ شرقی روی قله‌ی ترانه‌س
حرفِ آخرم تویی ، تو ! این ترانه‌ها بهانه‌س

گفتی از حادثه بگذر برای به من رسیدن
از همه دنیا گذشتم ، حالا این تو ، حالا این من
معنی به تو رسیدن نرسیدن به خودم بود
توی قصه‌ی من تو ، حرفِ عاشقانه کم بود

سنگ، کاغذ، قیچی

قیچی! من قیچی نکن! بذار که سنگ بِبَرَم
من پُرم از ترانه‌ها کاغذِ جنس پیرهنم
قیچی! من قیچی نکن! برگِ بَرَنده با منه
من اگه بازی نکنم، سنگه صدات می‌شکنه
سنگِ سیاه! نعره نزن! تو گوشِ من رَجَزِ نخون
تا ته شب منتظره شروعِ نوبت بمون!
حرف حسابِ تو چیه؟ آسمونت چه رنگیه؟
خونه‌ی سنگی دلت، یه خونه‌ی کلنگیه!

قیچی اگه آمون بده، بَرَنده کاغذِ نه سنگ
سنگ اگه یکه‌تاز بشه، بازی می‌شه میدونِ جنگ

قیچی یه کم آمون بده! حرفِ حسابِ پیشِ منه
سنگ به کسی گوش نمی‌ده، همیشه نعره می‌زنه
قیچی یه کم آمون بده! تنها برای یک نفس
رفتنِ من باختنِ توست، سنگ می‌مونه، همین بَس
زندگی مثلِ بازیِ کاغذِ سنگِ قیچیه
هیشکی خبردار نمی‌شه برنده‌ی بازی کیه

قیچی اگه آمون بده، بَرَنده کاغذِ نه سنگ
سنگ اگه یکه‌تاز بشه، بازی میشه میدونِ جنگ

گریه نکن!

گریه نکن! عزیز من! حالا که گریه زوریه ،
حالا که تنها چاره‌مون دل دل و صبوریه ،
تکیه بده به این صدا ، غصه نخور که فاصله
بین نگاه من تو هزار تا سال نوریه

گریه نکن! آینه ساز! خسته نشو از این حضور
از این حضور بی صدا ، از این حضور سوت کور
خسته نشو! خسته نشو! نبض ستاره ر بگیر
عطر ترانه می گذره ، از تو حصار بی عبور

بیا دروازه‌ی نور روی سایه‌ها ببندیم
وقتی ممنوعه تبسم ، با لب بسته بخندیم

گریه نکن! عزیز من! گریه فقط یه مرهمه
کنار این بغض بزرگ ، اشکای ما خیلی کمه
گریه نکن! چراغ عشق توی ترانه روشنه
جرقه‌های سایه کش تو این صدا دم به دم

همطپش همیشه‌گی! لرزش دستام بگیر
برق نجات خط می کشه رو این سیاهی حقیر
توی ضیافت صدا تا ته شعر من برقص
اطلس آواز بکش رو سر واژه‌های پیر

بیا دروازه‌ی نور روی سایه‌ها ببندیم
وقتی ممنوعه تبسم ، با لب بسته بخندیم

جیر جیرک

مورچه‌ها شب تا سحر کار می‌کنن
دونه رُ تو لونه انبار می‌کنن
جیر جیرک‌ها می‌خونن تا دم صبح
با صداشون شب بیدار می‌کنن

صداشون کفر شب در میاره
شب بد پنبه تو گوشاش می‌ذاره
اون رفیق مورچه‌های ساکنه
صدای جیر جیرک دوس نداره

سر تو بدزد ستاره! آسمون صاعقه باره!
این سکوت دَر به دَر کن! جیر جیرک! بخون دوباره!

جیر جیرک همیشه آواز می‌خونه
هیشکی درد و غصه‌ش نمی‌دونه
مورچه‌ها اون ندیدن تا حالا
همیشه میون برگا پنهونه

جیر جیرک! دنیا رُ بی صدا نذار
با صدات دَخل سیاهی رُ بیار
کاری کن مورچه‌ها آواز بخونن
کاری کن شب پا بذاره به فرار

سر تو بدزد ستاره! آسمون صاعقه باره!
این سکوت دَر به دَر کن! جیر جیرک! بخون دوباره!

برپا!

مدرسمون یادم میاد ، دیوارای بلندی داشت
اما من حتا یه بار توی خودش نگه نداشت
دلَم مَثِ یه بادبادک از روی دیوار می پرید
فراشِ پیرِ مدرسه به گردِ من نمی رسید
فردا ولی ناظممون ، بغضم میشکس تو گلو
دستای من می موندنُ ترکه‌ی خیسِ آلبالو
خطای خون مُرده‌گی رُ رو کفِ دستام می کشید
صدای گریه‌ی من گوشای اون نمی شنید

«برپا» بگو ای منِ من ! برجا نشستنت بسه
از روی دیوارا پیر ! مدرسه مثلِ قفسه

حالا بزرگ شدم ولی دیوارا باز دورِ منن
هنوز برای هر فرار ترکه به دستام می زنن
مدرسه‌ی سکوتِ من زنگای تفریح نداره
زلزله‌ی ترانه‌هام دیواراش بُرمی داره
با هر ترانه یه دفه از روی دیوار می پرم
با هر پَرش صد نفرُ اونورِ دیوار می برم
با اینکه رو دستای من خطِ کبودِ ترکه‌هاس
خوب می دونم که مدرسه فردا پُر از نورُ صداس

«برپا» بگو ای منِ من ! آخرِ جاده روشنه
ترکه‌ی خیسِ آلبالو ، یه جای قصه می شکنه

آواز فراری

دخترک! من قایم کن توی غربتِ نگاهت
دخترک! از پا میفتم بی حضورِ تکیه گاهت
دخترک! من قایم کن! پس پشتِ این ترانه
میونِ حروفِ سرخِ واژه‌های عاشقانه
دخترک! من قایم کن پشتِ پرده‌های رؤیا
توی این کویرِ مُرده ، دلت بزن به دریا

اسمِ شبِ نگاهتُ ، آینه دار! به من بگو!
بی تو به صُب نمی کشم تنها یه بار به من بگو!
بگو کجای پیرهنِت یه جون پناه ایمنه
مسیرِ جون پناهتُ وقتِ فرار به من بگو!

دخترک! زخمی تیغم! پیرهنم به رنگِ خونه
نگا کن! سایه به سایه‌م ، برقِ دشنه‌ی جنونه
خون توی رگام نمونده رنگِ رخساره پُریده
مرهْمِت رُ مرحمت کن واسه این زخمِ دَریده
دخترک! بمون کنارم! من اینجا جا نداری!
میون این همه دشنه تنم تنها نداری

اسمِ شبِ نگاهتُ ، آینه دار! به من بگو!
بی تو صُب نمی کشم تنها یه بار به من بگو!
بگو کجای پیرهنِت یه جون پناه ایمنه
مسیرِ جون پناهتُ وقتِ فرار به من بگو!

جشنِ گریه

دلِ این عاشقِ خسته باز کبابه گلِ من
تو رُ داشتنِ واسه اون مثلِ سرابه گلِ من
دلِ دیوونه‌ی من مثلِ درخته تو کویر
عشقِ تو ابرِ پُر از بارونِ آبه گلِ من
شعراى من همه از دوری غمِ قصه می‌گن
حرفِ تو حرفای خوبِ تو کتابه گلِ من
وقتی از عاشقی چشمای تو حرف می‌زنم
همه‌ی حرفای من یه شعرِ نابه گلِ من

می‌خوام امشب توی جشنِ گریه مهمونت کنم
غزلامُ خط به خطِ قربونِ چشمونت کنم
مثلِ عکسِ خودِ من داد می‌زنی تو آینه‌هام
نمی‌تونم دیگه از هیچ کسی پنهونت کنم

بی تو این ترانه‌ها اسیرِ هق هقِ منن
مثلِ عکسِ آسمون که توی قابه گلِ من
دلِ من کفترِ خسته‌س روی برجِ انتظار
عشقِ تو اون ورِ ابرا یه عقابه گلِ من
بی تو این دنیای بد ارزشِ موندن نداره
بی تو عمرِ من مَثِ عمرِ حبابه گلِ من
دیگه باید برمُ چشماتُ تو خوابِ ببینم
شب که از نیمه گذشت ، موقعِ خوابه گلِ من

می‌خوام امشب توی جشنِ گریه مهمونت کنم
غزلامُ خط به خطِ قربونِ چشمونت کنم
مثلِ عکسِ خودِ من داد می‌زنی تو آینه‌هام
نمی‌تونم دیگه از هیچ کسی پنهونت کنم

بی بی بارونی

عاشقم کن تا بتونم نبضِ تقویم بگیرم
عاشقم کن تا بتونم واسه زندگی بمیرم
عاشقم کن تا ستاره به لباسِ شب بدوزیم
توی شعله‌های خورشید ، مثل پروانه بسوزیم
عاشقم کن ! عاشقم کن ! عشقه که چاره‌ی کاره
پابدار رو خطِ جاده ، تو چشات صد تا سواره

بی بی بارونی من !
هق هق پنهونی من !

عاشقم کن تا ترانه یه نگاه تازه باشه
شبِ روزِ شهرِ قصه ، با ترانه جابه جا شه
عاشقم کن تا دوباره بزیم به سیمِ آواز
دخلِ این شبِ بیاریم ، با صدای هق هق ساز

بی بی بارونی من !
هق هق پنهونی من !

مشقِ آفتابی

آی! آقای عاشقِ جنگ! گُل نمی ترسه از تفنگ!
بدون که شیشه‌ی صدا، نمی شکنه به حرفِ سنگ
گنبدِ سرزمین من، چراغِ جادو نمی خواد
دشتِ همیشه سبزِ ما هراسِ آهو نمی خواد
شیرِ بزرگِ آسیا جا نمی گیره تو قفس
اون به قفس تن نمی ده تا اوجِ آخرین نفس
خط زدنِ ستاره‌ها کارِ تو بود دیو سیاه
تو خطِ ظلمت کشیدی رو چهره‌ی قشنگِ ماه

غصه‌ی مرگِ کفترِ تو دفترا گم نمی شه
حادثه‌ی سرخِ سکوت، تو قلبمه تا همیشه
شهرِ قشنگِ آرزو سحرِ طلسمِ تو نشد
قلبِ نجیبِ نسلِ من عاشقِ اسمِ تو نشد
نسلِ ستاره‌پوشِ من این شبِ رسوا می کنه
دستای ما دریچه‌ی ترانه رُ وا می کنه
دوباره آشتی می کنن تموم دستای جدا
شیشه‌ی بی دوومِ شب می شکنه از سنگِ صدا

اگه راس میگی صدا رُ خطِ بزن
طپشِ حنجره‌ها رُ خطِ بزن
راحتت خطِ زدنِ مشقِ شب
مشقِ آفتابی ما رُ خطِ بزن

یه روزی مشتِ تو پیشِ چشمِ دنیا وامی شه
دستم از نوشتنِ مشقِ شب رها می شه
مشقِ آفتابی ما تخته سیاه می شکنه
آسمون پُر از صدایِ بالِ کفترِ ما می شه

فرصت

اگه فرصت داده بودی ، با تو رَد می شدم از درد
چشمای خیسِ ترانه ، گریه رُ دوره نمی کرد
اگه فرصت داده بودی ، می رسیدم به رسیدن
با تو عشق دیگه یی داشت ، طعمِ آوازُ چشیدن
اگه فرصت داده بودی ، سیبِ قصه مالِ ما بود
مونده بودم اگه قلبت با ترانه پا به پا بود

هنوزم عاشقتم نشون به اون نشون که شب
از نگاهِ من مَثِ یه روزِ تازه روشنه
هنوزم عاشقتم نشون به اون نشون که عشق
مثل خورشید رو نوکِ قلّه‌ی آوازِ منه

اگه فرصت داده بودی ، نحسی سیزده به در بود
با تو شمعِ بودنِ من ، یه سر از ستاره سر بود
اگه فرصت داده بودی ، این حصارُ می شکستم
بینِ موندنُ نموندن ، با ترانه پُل می بستم
اگه فرصت داده بودی ، می نوشتم خنده‌ها رُ
پُر می کردم با ترانه ، جای خالی صدا رُ

هنوزم عاشقتم نشون به اون نشون که شب
از نگاهِ من مَثِ یه روزِ تازه روشنه
هنوزم عاشقتم نشون به اون نشون که عشق
مثل خورشید رو نوکِ قلّه‌ی آوازِ منه

قصه‌ی سگ با گربه

گربه خانوم! سلام علیک! قصه نویسی تو منم
منم که با ترانه‌هام این سگا رُ پس می‌زنم
گربه خانوم! سلام علیک! پشت پناه من تویی
تو سفر همیشه‌گی مقصدِ راه من تویی
گربه خانوم! گریه نکن! من تا سحر کنارتم
عُمریه تو خزونِ سرد منتظرِ بهارتم

آی سگِ هارِ گربه کش! تو کوچه‌ها زوزه نکش!
دنبالِ بوی گربه‌مون روی زمین پوزه نکش!
گربه خانوم! خسته نشو! پیر رو دیوارِ بلند
از روی دیوارِ بلند به زوزه‌های سگ بخند

گربه خانم! گریه نکن! شب به ستاره راضیه
تو این سکوتِ کاغذی وقتِ ترانه‌بازیه
گربه خانوم! گریه نکن! چراغِ کوچه روشنه
پنجره‌ی شهرِ سکوتِ عاشقِ آوازِ منه
گریه نکن! گریه نکن! ترانه‌هام فدای تو!
گربه خانوم! خونِ رگام فدای گریه‌های تو!

آی سگِ هارِ گربه کش! تو کوچه‌ها زوزه نکش!
دنبالِ بوی گربه‌مون روی زمین پوزه نکش!
گربه خانوم! خسته نشو! پیر رو دیوارِ بلند
از روی دیوارِ بلند به زوزه‌های سگ بخند

رقص

برقص ای منِ غریب ! در این ضیافتِ فریب
گُلِ ترانه را ببین ، شکفته بر تنِ صلیب
برقص ای تمامِ من ! به دارِ انتحارِ تن
از انقراضِ این صدا به آینه پُلی بزن
برقص بر سریرِ خون ، بر این جراحِ جنون
حقیقتِ ستاره را بگو به سایه‌ی ذبون

شب دراز است قلندرها به خواب
خسته‌ام از این سؤال بی جواب
پس چرا دستی نمی‌آید برون
تا ز روی ماه برگردد نقاب

برقص در شبِ غزل ، در این سیاهی دَغَل
تو ای همیشه شعله‌بار ، تو ای چراغ بی‌بَدَل
برقص با طنینِ تن در ارتفاع ما شدن
عصاره‌ی ترانه‌یی تو در هجومِ من به من
برقص وارثِ هوس ، در ازدحامِ این قفس
سَماعِ آخرِ مرا برقص تا تهِ نفس

شب دراز است قلندرها به خواب
خسته‌ام از این سوالِ بی جواب
پس چرا دستی نمی‌آید برون
تا ز روی ماه برگردد نقاب

شبانه

گلوی مرغِ حق بسته ، شب از تکرارِ شب خسته
به روی چهره‌ی مهتاب ، غباری تیره بنشسته
طلوع کن نغمه‌ی تنبور ! از عمقِ این سکوتِ کور
طلوع کن دخترِ خورشید ! طلوع کن ! ای سراپا نور
از این یلدای بی‌فردا ، طلوع کن تا غروبِ ما
طلوع کن ناجیِ فانوس ، طلوع کن فاتحِ دریا

طلوع کن تا در آینه طلوعی تازه باشم من
طلوع کن تا در این پایان شروعی تازه باشم من

سکوت از کوچه‌ها جاری ، شبِ تاریکُ تکراری
نه آوازی نه همرازی ، نه عیاری ، نه بیداری
نه همدردی ، نه شبگردی ، نه یاری ، نه هم آوردی
نه نوری در شبستانی ، نه فریادِ ابرمردی
طلوع کن ! دیده‌ی بیدار ، رهامان کن از این تکرار
طلوع کن ! این سیاهی را به گورِ لحظه‌ها بسپار

طلوع کن تا در آینه طلوعی تازه باشم من
طلوع کن تا در این پایان شروعی تازه باشم من

اسپانیا! اسپانیا!

قصه‌مون قصه‌ی دریاس ، قصه‌ی سییمُ سرانگشت
قصه‌ی گریه‌ی گیتار ، قصه‌ی تبلورِ مُشت
قصه‌ی عقابُ کرکس ، قصه‌ی نهنگُ ماهی
قصه‌ی شاعرِ مهتاب ، توی سلولِ سیاهی
فدریکو! جُرمِ تو تنها شعرِ گزمه‌ی سویلِ
واسه شب همین ترانه یه جنایتِ طویلِ
کسی اینجا دوس نداره که به آینه چش بدوزه
اینجا شعله شرارت ، یکه‌تازه ، واژه سوزه
برای یه شعر تازه دیگه فرصتی نمونده
خیلی وقته که سیاهی حکمِ اعدامتُ خونده
وقتی یه شهابِ قرمز توی آسمون درخشید
توی قفلِ درِ سلول کلیدِ حادثه چرخید
آخرین فصلِ غزل بود ، فصلِ گر گرفتن از نور
لحظه‌ی مُردنِ دریا ، پرزدن تا قلعه‌ی دور
فدریکو! تو شبِ جنگل بگو چن قدم دویدی ؟
چرا لبخند زدی وقتی چهره‌ی ماهُ ندیدی ؟
تو می‌دونستی که اون شب ماه تو آسمون نمی‌شه
بی تو ماه از اون حوالی رد نمی‌شه تا همیشه
رو به تاریکی دویدی لوله‌ی تفنگا غرید
قوسِ فواره‌ی خونت رو تنِ درختا پاشید

اسپانیا! اسپانیا! نفس رُ بی‌صدا بکش!

روی تمومِ کوچه‌ها تا یه اطلسِ سیا بکش!

تداومِ سرودن

وقتی اسمِ یه نفر یادآورِ یه سرزمینه
همیشه سایه به سایه‌ش صد تا دشنه در کمینه
وقتی شاعر تو کتابش از ستاره‌ها بخونه
شبِ بد دل از حسودی غزلاش می‌سوزونه
اونا که خطِ ترانه واسه‌شون خطُ نشونه
سینه‌ی ترانه‌سازا غلافِ خنجرشونه
اندلس با چشمِ بسته گم شده تو دره‌ی خواب
فدریکو گارسیا مُرده تو شبِ بدونِ مهتاب
فدریکو گارسیا لورکا! شعله‌ی همیشه بیدار!
پیچکِ حادثه پیچید به تنِ سیمای گیتار

فدریکو! فدریکو گارسیا لورکا!

فدریکو! فدریکو گارسیا لورکا!

بگو از کی یادگرفتی این قرائت نجیب؟
از کجای شاخه چیدی میوه‌ی ممنوعِ سیب؟
بگو کی از شبِ جاده چشمکِ چراغِ دزدید؟
معنیِ خسوفِ ماهِ چرا هیچ‌کسی نفهمید؟
چی تو گوشِ ابرا گفتی که شب از ستاره پُر شد؟
از کدام مرثیه خوندی که چشم دوباره پیر شد؟
پیشکشِ کدوم نفس بود این تداومِ سرودن؟
مُردن اما تا همیشه تو ترانه زنده بودن
فدریکو گارسیا لورکا! اسمِ تو یه چلچراغه
هر یه برگِ سبزِ زیتون با تو قدِ صدتا باغه

فدریکو! فدریکو گارسیا لورکا!

فدریکو! فدریکو! گارسیا لورکا!

آواز

یه گور تازه پُر شده پای درختِ زیتونه
یکی داره از زیرِ خاک دوباره آواز می‌خونه:
ماه بلندِ آسمون! به من بگو خونه‌ت کجاست؟
قصرِ قشنگِ مَرَمَرِتِ کدوم‌ورِ ستاره هاست؟
ماه بلندِ آسمون! کجا می‌ری وقتِ سحر؟
دستای سردم بگیر! من به آسمون ببر!
ماه بلندِ آسمون! فردا کی گازت می‌زنه؟
که از هلالِ نازکت قلبِ پلنگا می‌شکنه؟

شبا از دوری تو پلنگا نعره می‌زنن
با صدای نعره‌شون شیشه‌ی شب رُ می‌شکنن
اما این کار توئه پلنگا تقصیر ندارن
دلشون پیشِ تو بندِ عاشقن مثلِ من

فدریکو! چشماتُ نبند! جنگلُ منتظرِ نذار
ماهِ قشنگِ قصه رُ از دلِ چاه بیرون بیار
کوچه‌های اسپانیا صدای پامُ کم دارن
بچه‌ها بی‌شعرا می‌ن تو کوچه پا نمی‌ذارن
بیخ زده روی پنجِ عصرِ عقربه‌ی ساعتِ من
ای منِ منِ معجزه کن! جامه‌ی ابریتُ بکن
ماه بلندِ آسمون! جون بگیر از صدای من!
خنجرکِ هلالتُ به قلبِ تاریکی بزن!

شبا از دوری تو پُل به ترانه می‌زنم
مُردم اما هنوزم زنده‌ترین صدا منم
وقتی باد از وسطِ برگای زیتون بوزه
من با زنگِ زنجره سکوتِ شب رُ می‌شکنم

بیا این شعر تموم کن

بی بهانه گریه کردن پا به پای سیم گیتار
گم شدن تو دشتِ رؤیا ، چشمِ بازُ دل بیدار
پُشتِ پا زدن به تقویم ، نو شدن تو نورِ مهتاب
ساختن هزار تا خورشید از یه دونه کرم شبتاب
فتح قلله‌های آواز ، با یه سطرِ یه ترانه
خندیدن به وسعتِ عشق ، یه عروجِ عاشقانه
رَد شدن از تنِ دیوار ، مثل نور از تنِ شیشه
تویی اون خطِ طلایی ، از گذشته تا همیشه

گارسیا لورکا ! کجایی ؟ بیا این شعر تموم کن
بیا دروازه‌ی خواب با یه واژه مهر موم کن
با تو شب یه روز تازه‌س ! مشتعل‌ترین ستاره !
بعد تو الهه‌ی عشق شعر تازه کم نداره

مترادفِ طلوعی برای خورشیدِ پنهون
مثل یه سماعِ سُرخِ تو شبِ عروسیِ خون
واسه آوازِ رهایی تو مٹِ نفس می مونی
شعرا ی سبزتُ حتا با لبِ بسته می خونی
آخرین تیرِ تفنگی برای سربازِ خسته
که هزار تا توپِ سنگی همه‌ی راهاش بسته
واسه بچه‌های بیدار قهرمانِ قصه‌هایی
افتخارِ یه دیاری ، پرچمِ اسپانیایی

گارسیا لورکا ! کجایی ؟ بیا این شعر تموم کن
بیا دروازه‌ی خواب با یه واژه مهر موم کن
با تو شب یه روز تازه‌س ! مشتعل‌ترین ستاره !
بعد تو الهه‌ی عشق ، شعر تازه کم نداره

کی خروس می خونہ؟

ستاره! پلکاتُ واکن! دارم از نفس میفتم!
عُمری تو این سیاہی از سپیدہ قصہ گفتم
ستاره! پلکاتُ واکن! گم شدم تو این سیاہی
ببین اسمتُ نوشتم، روی این کاغذِ گاہی
ستاره! نذار ترانہ سرپناہِ گریہ باشہ
کاری کن کہ این سیاہی از شبِ قصہ جداشہ

بی تو سقّم بی ستونش، یہ عقاب بی آسمونش
مثل جادہ بی مسافر، مثل آرش بی کمونش

ستاره! پلکاتُ واکن! این ترانہ چش براتہ
بہ خدا ہزار تا خورشید توی سوسوی چشاتہ
ستاره! عمری چشمام واسہ تو بہ آسمونہ
ای ہمیشگی ترین نور! بگو کی خروس می خونہ؟
ستاره! نفس ندارم باقی ترانہ با تو!
دردِ تازیانہ با من، بغضِ عاشقانہ با تو!

بی تو سقّم بی ستونش، یہ عقاب بی آسمونش
مثل جادہ بی مسافر، مثل آرش بی کمونش

بی خیالی

ای جماعت! سلامت! من دیگه حرفی ندارم!
شماهارُ تکُ تنها توی قصه جا می‌ذارم
من با من می‌رم از اینجا منُ من خیلی زیادیم
حیفِ این همه ترانه که به بادِ گریه دادیم

من می‌رم اون‌ورِ قصه سقفی از غزل بسازم
سوارِ رخسِ ترانه تا تهِ جاده بتازم
شاید اونجا یکی باشه که بفهمه این صدا رُ
تو گوشش پنبه نباشه، بشنوه ترانه‌ها رُ

ای جماعت! سلامت! من دیگه بر نمی‌گردم
یادتون باشه که هرگز سکوتُ دوره نکردم
ای جماعت! سلامت! خوش باشین تو بی‌خیالی
یه روز از همین ترانه می‌شکفن گُلایِ قالی

تنها من تو این کویر آبادم
تنها من حنجره‌ی فریادم
شما تو بندِ نفسِ محبوسین
من تو زندانِ تنم آزادم...

غریقِ عاشقِ دریا

خداحافظ ! خداحافظ ! سلامِ خوبِ دیروزم
بدون من تا ته دنیا به آتیش تو می‌سوزم
خداحافظ ! خداحافظ ! همیشه همدم همراه
دلیلِ بغضِ بی‌وقفه ، دلیلِ هق هقِ گهگاه
خداحافظ ! خداحافظ ! عزیزِ خسته از تکرار
نگو تقدیرِ ما این بود ، محاله بعد از این دیدار

خداحافظ ! خداحافظ ! سیه پوشِ سراپا نور
شروعِ نابِ هر شعری ، تو ای نزدیکِ دورادور
خداحافظ غزلسازِ طنابُ شاخه و رؤیا
صدایِ نابِ روییدن ، غریقِ عاشقِ دریا
خداحافظ ! خداحافظ ! گلِ اردی بهشتِ من
پُر از نامِ زلالِ توست ، کتابِ سرنوشتِ من

ای گلِ باران‌نویسِ این کویرِ بی‌بهار
ای چراغِ روشنِ شبِ گریه‌های انتظار
آخرین برگِ تمامِ قصه‌های ناتمام
ای غزالِ پُر غرورِ دشتِ سبزِ بی‌حصار

خداحافظ ! خداحافظ ! دلیلِ تازه بودن‌ها
خداحافظ ! خداحافظ ! تمنای سرودن‌ها
خداحافظ ! خداحافظ ! سفرِ خوش ! راهِ رؤیا باز
پس از تو قحطی لبخند ، پس از تو حسرتِ پرواز ...